

تأثیر حفظ یا توسعه قابلیت‌های ایدئولوژیک ابرقدرت‌ها در بلوک‌بندی جهانی قدرت^۱ در
نظام دوقطبی^۲ و نقش آن در سیاست خارجی ایران (سال‌های ۵۵-۱۹۴۵ میلادی)
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۲۱- تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۱۴
ایوب دروچی^۳- مالک ذوالقدر^۴- مهدی خوش خطی^۵- اصغر پرتوی^۶
چکیده:

پایان آتش جنگ جهانی دوم و سربرآوردن اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا از
خاکستر آن، آغاز جنگ سرد و ویژگی‌های نظام دوقطبی در زمینه‌های علمی، تکنولوژیک، سیاسی،
اقتصادی، ایدئولوژیک، ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ... دهه ۵۵-۱۹۴۵ میلادی را برای سیاست
خارجی ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار ساخته است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا
ایدئولوژی (چه سوسیالیسم و مارکسیسم بلوک شرق و چه کاپیتالیسم و لیبرالیسم بلوک غرب)
توانسته بود به عنوان یکی از عوامل و ویژگی‌های ساختاری نظام دوقطبی، خود را بر سیاست
خارجی ایران در سال‌های ۵۵-۱۳۴۵ میلادی تحمیل کند؟ در پاسخ باید گفت: به نظر می‌رسد،
در بلوک‌بندی جهانی قدرت، طی بازه زمانی مذکور حفظ یا توسعه قابلیت‌های ایدئولوژیک ابر-
قدرت‌ها به عنوان یکی از عوامل پشتیبان و ویژگی‌های حمایت‌کننده ساختاری نظام دو قطبی،
نقش قابل توجهی در توازن قوای آنها و بالتبع در سیاست خارجی ایران بازی کرده است. مقاله
حاضر در فهم این مطلب از دیدگاه تئوری نواقع‌گرایی (واقع‌گرایی ساختاری) کنت نیل والتز بهره
برده است که هر چند قدرت را مهم‌ترین عامل در حفظ موازنه نیروها تلقی می‌کند و نیروی نظامی
را مهم‌ترین عنصر این قدرت می‌داند، لکن، توزیع توانمندی‌ها و قابلیت‌ها را صرفاً در امور نظامی
نمی‌داند و آن را به سایر مقولاتی از جمله قابلیت‌های علمی، تکنولوژیک، سیاسی، اقتصادی،
ایدئولوژیک، ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ... نیز تسری می‌بخشد

واژگان کلیدی: ایدئولوژی، نظام دوقطبی، جنگ سرد، سیاست خارجی ایران، نواقع‌گرایی

^۱. Global blockade of power

^۲. Bipolar syatem

^۳ - دانشجوی دکتری، علوم سیاسی (مسائل ایران)، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران

aderochi@gmail.com

^۴ - استادیار و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران : نویسنده مسئول

malek.zolgadr@yahoo.com

^۵ - استادیار و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران

^۶ - استادیار و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران

مقدمه:

جنگ سرد^۱ و ظهور نظام دو قطبی، یکی از وقایع و پدیده‌های مهم و قابل تأمل تاریخ معاصر جهان است که به خودی خود از اهمیت ویژه‌ای برای مطالعات سیاسی و امور بین‌الملل برخوردار می‌باشد؛ لکن آنچه که جنگ سرد و دوران نظام دوقطبی را برای محقق ایرانی ارزشمندتر می‌سازد، نقش و جایگاه ایران در آغاز این تحولات جهانی و ویژگی‌های خاص نظام دوقطبی مؤثر بر سیاست خارجی ایران است.

پس از جنگ جهانی اول، با تغییر حکومت روسیه تزاری و خروج آمریکا از انزوای سیاسی، رقابت بین دولت‌های اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا یعنی دو ابرقدرت موجود در منطقه حساس خاورمیانه آغاز شد. شوروی کوشش می‌کرد، کشورهای منطقه خاورمیانه را که به تازگی با خارج شدن از سلطه استعمار در حال کسب استقلال بودند و زمینه‌های پذیرش سوسیالیسم در این کشورها مشاهده می‌شد، در قلمرو منافع خویش قرار دهد و به همین دلیل بسیاری از کشورهای صاحب نفت مثل عراق، سوریه و مصر تمایل به سمت شوروی پیدا کردند. از طرفی آمریکا نیز به منظور مقابله با نفوذ شوروی، با برقراری اتحادهای نظامی بین این کشورها، با همکاری انگلستان، درصدد کنترل برخی از کشورها از جمله ایران برآمد.

تعداد قابل توجهی از صاحب‌نظران علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، بحران ۱۹۴۵ میلادی در آذربایجان ایران و اشغال آن توسط شوروی و اولتیماتوم آمریکا در قبال آن را اولین چالش بین دو ابرقدرت نوظهور و شروع جنگ سرد و نظام دوقطبی حاصل از آن می‌دانند. بدیهی است این تحولات، هر محققی را با این پرسش اساسی روبرو می‌سازد که ویژگی‌های محوری نظام دو-قطبی که موجبات رفتار خاص ایران در مقطع زمانی سال‌های ۵۵-۱۹۴۵ میلادی را در سیاست خارجی ایران فراهم آورده‌اند، چه بوده‌اند؟ واقعاً آمریکا و شوروی، چه اهدافی را در ایران دنبال می‌کردند؟ چه تفاوتی بین اهداف آمریکا و شوروی در ایران، در چارچوب منافع ملی آنها دیده می‌شود؟ آیا بین گفتمان حاکم بر جهان دوقطبی و اهداف دو ابرقدرت در ایران رابطه‌ای وجود دارد؟ برای آمریکا و شوروی، ایران از اهمیت راهبردی و استراتژیک برخوردار بود یا صرفاً اهمیتی مقطعی در قالب سیستم دوقطبی و جنگ سرد داشت؟ چه عواملی، منافع و اهداف آمریکا و شوروی را در ایران تأمین و توجیه می‌کرد؟ آیا از میان منافع دو ابرقدرت نوظهور جهان در زمینه‌های

^۱ Cold war

اقتصادی، نظامی، امنیتی، سیاسی، ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ایدئولوژیک، یک یا چند زمینه بر دیگر زمینه‌ها ارجحیت و اولویت داشت یا بین این زمینه‌ها نوعی رابطه تعامل و همبستگی برقرار بود و مقوله ایدئولوژی چه نقشی را در این زمینه ایفاء می‌کرد؟

چارچوب نظری: نظام دوقطبی، توازن قوا و تئوری نوواقع‌گرایی کنت نیل والتز

سیستم بین‌المللی دو قطبی منعطف^۱ از جمله سیستم‌هایی است که در مراحل از فرآیند حیاتی سیستم بین‌الملل یعنی بعد از جنگ جهانی دوم پا به عرصه وجود نهاده است. سیستم مذکور از بُعد مدل فیزیکی و ساخت‌شناسی به دو خرده ساخت مسلط و برتر تقسیم می‌گردد که هر کدام از خرده ساخت‌ها، تنها در برگیرنده یک قدرت برتر سیستمی است. قدرت مذکور برای خود، گستره ژئواستراتژیکی را تعریف می‌کند که می‌توان از آنها به عنوان ساخت‌ها یا سیستم‌های تابعه یاد کرد. به عبارتی ساخت اولیه سیستم از دو بخش ژئواستراتژیک تشکیل شده است که هر کدام برای خود دارای رهبری مشخص می‌باشند. علاوه بر آن، بخش‌های ژئوپلیتیک نیز بخش منسجمی را تشکیل نمی‌دهند، بلکه هر کدام از آنها از گستره‌های متمایزی تحت عنوان حوزه‌های ژئوپلیتیک شکل یافته‌اند که هر کدام دارای اهمیت معینی می‌باشند؛ چرا که برخی دربرگیرنده قدرت‌های عمده هستند که می‌توانند سبب‌ساز نقش‌های عمده سیستمی به شمار آیند. (قاسمی، ۱۳۹۱: ۲۴۵)

توازن قوا نیز، بر این اصل استوار است که امنیت بین‌المللی، زمانی افزایش می‌یابد که قدرت نظامی به نحوی توزیع شده باشد که هیچ دولتی به اندازه‌ای که توانایی تفوق آمدن بر دیگر دولت‌ها را داشته باشد، قدرتمند نباشد. این نظریه، پیش‌بینی می‌کند که اگر یک دولت، قدرت فوق‌العاده زیادی داشته باشد از قدرت خود استفاده می‌کند و به کشورهای ضعیف حمله می‌کند. این امر موجب می‌شود، دولت‌هایی که در معرض خطر هستند، برای پیوستن به ائتلاف‌های تدافعی انگیزه پیدا کنند. برخی از واقع‌گرایان بر این عقیده هستند که این امر می‌تواند موجب ثبات بیش‌تری شود؛ چرا که از تجاوز جلوگیری می‌کند و آن را غیرجذاب نشان می‌دهد. البته اگر میان ائتلاف‌های رقیب، تعادل قدرت برقرار باشد. (Eugene, 2005: 503)

کنت نیل والتز در تئوری واقع‌گرایی ساختاری (نوواقع‌گرایی) خود ادعا دارد که ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل دولت‌ها را تشویق می‌کند تا برای افزایش امنیت خود به اتخاذ سیاستی میانه‌رو و

^۱. Flexible bipolar international system

مدارایی روی آورند. والتز در کتاب "نظریه سیاست بین‌الملل"، نظریه ساختارگرایی یا رئالیسم ساختاری را تئوریزه کرده است. وی مفاهیم به کارگرفته شده در واقع‌گرایی کلاسیک مانند آنارشی، قدرت، منافع ملی و تمایز میان سیاست داخلی و سیاست بین‌الملل را می‌پذیرد. اما مهم‌ترین انتقادی که به این نظریه دارد، مسئله تقلیل‌گرا بودن آن است. لذا واقع‌گرایی ساختاری برای فهم سیاست بین‌الملل به جای سطح تحلیل ملی از سطح تحلیل نظام بین‌الملل استفاده می‌کند. والتز بیان می‌کند که نظریه‌های سیاست بین‌الملل بر علل فردی یا ملی تمرکز می‌کنند، اما نظریه‌هایی که بر علل بین‌المللی متمرکز می‌شوند، نظریه‌های سیستمی هستند. وی بر خلاف واقع‌گرایان کلاسیک، سیاست بین‌الملل را از اقتصاد، سیاست ملی و ... منفک نموده و نقشی مستقل برای ساختار بین‌الملل قائل است.

والتز نظریه‌ای سیستمی مبتنی بر تبیین خارج به داخل ارائه می‌دهد که عناصر اصلی آن از این قرار است: الف) نظام بین‌الملل از دو بخش واحدهای در حال اندرکنش^۱ (دولت‌ها) و ساختار تشکیل شده است. بدین ترتیب ساختار سیستم از کنش‌هایی که توسط واحدهای سیستم صورت می‌گیرد، مجزاست. ب) ویژگی‌های واحدهای سیستم، رفتار و اندرکنش آنها، از تعریف ساختار حذف شده‌اند تا متغیرهایی که در سطح سیستم عمل می‌کنند با متغیرهایی که در سطح واحد-ها وجود دارند، تمیز داده شوند. این تمایز از این بابت ضروری است که نشان داده شود که چگونه سیستم حتی در زمانی که تغییر در سطح رفتار دولت‌ها صورت می‌گیرد، حفظ می‌شود. ج) یک نظریه سیستمی و غیرتقلیل‌گرای سیاسی بین‌الملل باید به تبیین اینکه ساختار سیستم محدودیت‌هایی را بر رفتار دولت‌ها تحمیل می‌کند، بپردازد. بدین ترتیب نظریه خارج به داخل والتز، اشاره به نیروهای بین‌المللی دارد که بر رفتار دولت‌ها تأثیر می‌گذارند. از دید والتز، این نیروها را می‌توان ساختار نام نهاد. تعریف والتز از ساختار عبارت از مجموعه‌ای از شرایط محدودکننده می‌باشد. با اشاره به اینکه ساختار، نامرئی است، والتز استدلال می‌کند که چنین ساختاری را می‌توان گزینش‌گر نامید. بدین معنا که علت غیرمستقیم رفتار کارگزار است. به عبارت دیگر ساختار، تعیین‌کننده رفتار کارگزار است. د) تأثیرپذیری دولت‌ها از ساختار سیستم بین‌الملل به دو شیوه جامعه‌پذیری و رقابت میان واحدها می‌باشد. از دید والتز، جامعه‌پذیری دارای دو کارویژه است. نخست اینکه موجب می‌شود که اعضای یک گروه، خود را با هنجارهای آن تطبیق دهند و

¹. Interaction

در نتیجه، جامعه‌پذیری، تبدیل به سازوکاری برای بازتولید سیستم می‌گردد. دوم آنکه جامعه‌پذیری موجب کاهش تنوع می‌گردد، زیرا هنجارهای رفتاری‌ای را تأسیس می‌نماید که درون آنها تفاوت‌های گروه کم رنگ می‌شود. شیوه دوم، شیوه رقابت میان اعضا است. والتز معتقد است که در بخش‌های اجتماعی که به شکلی انعطاف‌پذیر، سازمان یافته‌اند، جامعه‌پذیری درون بخش‌ها، اما رقابت، میان آنها اتفاق می‌افتد. جامعه‌پذیری و رقابت، موجب گسترش شباهت ویژگی‌ها و رفتار می‌گردد. رقابت موجب یک نظم می‌شود که واحدها در آن از طریق تصمیمات و کنش‌های مستقل به تنظیم مناسبات خویش می‌پردازند. رقابت و جامعه‌پذیری دو جنبه از یک فرآیند هستند که تنوع رفتارها و نتایج را کاهش می‌دهند. (والتز، ۱۳۹۴: ۱۴۴-۱۱۳)

تأثیر قابلیت‌های ایدئولوژیک ابرقدرت‌ها در بلوک‌بندی جهانی قدرت و نقش آن در سیاست خارجی ایران (سال‌های ۵۵-۱۹۴۵ میلادی)

در نظام دوقطبی، برای اتحاد شوروی، ایدئولوژی، صدور انقلاب و همبستگی میان نیروهای سوسیالیستی و انقلابی در اولویت نخست قرار داشت. به گونه‌ای که تخصیص منابع و بهره‌گیری از تمامی امکانات در خدمت رسیدن به اهداف مزبور بود. به همین دلیل تقویت بنیه دفاعی به عنوان پشتوانه‌ای برای تحقق آرمان‌های فوق به شمار می‌رفت. تا آنجا که رهبران شوروی به بهاء فدا کردن اقتصاد و رفاه ملی، انترناسیونالیسم پرولتاریایی را در صدر اهداف سیاست خارجی خود قرار داده بودند. (قوام، ۱۳۸۸: ۱۰۹)

جنگ سرد هم در واقع یک مناقشه ایدئولوژیکی بین مارکسیسم - لنینیم به رهبری اتحاد شوروی و کاپیتالیسم به رهبری ایالات متحده بود. جنگ سرد، بی‌درنگ بعد از خاتمه جنگ جهانی دوم آغاز شد و اکثر تحلیل‌گران مسائل بین‌المللی، مسئله تأخیر خروج ارتش شوروی از شمال ایران و سپس حمایت از تجزیه آذربایجان و کردستان ایران توسط اعمال شوروی را نقطه عطفی برای آغاز جنگ سرد می‌دانند و بر آن باورند که این اقدام توسعه‌طلبانه استالین، رهبر دیکتاتور اتحاد شوروی، زنگ خطری را برای رهبران غرب کاپیتالیست به ویژه ایالات متحده به صدا درآورد. (لافهر، ۱۳۷۶: ۲)

ویژگی‌های ایدئولوژیک در نظام دوقطبی

تولد کشور کمونیستی اتحاد شوروی در سال ۱۹۱۷ از همان آغاز با خصومت آشکار و یا واکنش غیردوستانه دنیای کاپیتالیستی روبرو شد. دستگاه رهبری کمونیسم بر این امر آگاهی

داشت؛ زیرا اقتصاد آزاد کشورهای کاپیتالیستی، درست نقطه مقابل مالکیت بر ابزار تولید بود که در اتحاد شوروی اجرا می‌شد. با این همه، به نظر می‌رسید که شدت خطر توسعه‌طلبی نازیسم در طی جنگ جهانی دوم، این اختلاف ایدئولوژیکی را تحت‌الشعاع قرار داده بود. اما با برطرف شدن تهدید مشترک نازیسم، بعد از جنگ، این اختلاف چهره خود را باز نمود. برای مثال حمایت شوروی از چپ‌گرایان یونان، گسترش ایدئولوژیکی شوروی و موضع آمریکا در برابر این جریان، بیانگر ترس این کشور از روی کارآمدن کمونیست‌ها در یونان بود. (ملکوت و رائو، ۱۳۶۸: ۱۹۷-۱۹۶)

ایالات متحده آمریکا از عواقب حضور کمونیست‌ها در یونان و همسایه آن ترکیه، نگران شده بود و به همین خاطر ترومن، رئیس جمهور آمریکا، از کنگره تقاضا کرد که به منظور حمایت از یونان و ترکیه در برابر تسلط کمونیست‌ها، کمکی ۴۰۰ میلیون دلاری را تصویب کند. ترومن اعلام کرد که حمایت از مردم آزادی که در برابر تجاوز گروه‌های مسلح اقلیت و برانگیخته شده از خارج، مقاومت می‌کنند، باید در برنامه سیاست آمریکا قرار گیرد. این پیشنهاد بعدها به صورت "نظریه ترومن"^۱ درآمد. این نظریه به سیاست بی‌طرفی آمریکا پایان داد و این کشور را در آستانه درگیری‌های ایدئولوژیک محور در کشورهای سراسر جهان که مردم آن تحت هجوم کمونیسم بودند و باید از نفوذ کمونیست‌ها نجات می‌یافتند، قرار داد. (همان: ۲۰۶)

علی‌رغم اینکه اتحاد شوروی برای نابودی ایدئولوژی کاپیتالیسم و نظام سرمایه‌داری و اشاعه نظریه مارکسیستی مبارزه می‌کرد و جهان سرمایه‌داری نیز در تلاشی مشابه سخت مشغول بودند، لکن رهبران ایالات متحده با اتحاد شوروی و انگلستان در مذاکرات خود در پایان جنگ جهانی دوم، استقلال و تمامیت ارضی کشورهای کوچک را قربانی ایدئولوژی‌های خود نمودند. به طوری که آمریکاییان خود در ایجاد تسلط شوروی بر اروپای شرقی سهیم بودند و حتی از سوی فرانکلین روزولت رئیس جمهور وقت آمریکا و وینستون چرچیل نخست وزیر وقت بریتانیا وعده‌هایی درباره ایران و ترکیه به استالین داده شده بود. لیکن بعداً با مخالفت کارکنان وزارت امور خارجه ایالات متحده مواجه گردید. دوران جنگ سرد از نظر برخی از رهبران ممالک جهان سوم برای نوسازی کشورشان یک عصر طلایی به شمار می‌رفت. آنان توانستند از تضاد ایدئولوژیکی بین دو اردوگاه متخاصم، به نفع جوامع خود بهره‌برداری کنند. بی‌درنگ پس از پایان جنگ جهانی دوم،

^۱ Truman's theory

بسیاری از رهبران کشورهای آسیایی و آفریقایی از مستعمرات اروپایی، از این رهگذر برای کسب استقلال ممالک خویش به مبارزه برخاستند و درخواست‌هایشان مورد حمایت هر دو ابرقدرت قرار گرفت. در واقع هر دو ابرقدرت جهان از جنبش‌های ملی‌گرا علیه سلطه استعمارگران اروپایی حمایت می‌نمودند تا کشورهای تازه استقلال‌یافته را به اردوگاه ایدئولوژیکی خود کشانده و حداقل از آراء آنان در سازمان‌های بین‌المللی به ویژه در سازمان ملل متحد به نفع خود بهره‌برداری کنند. ایالات متحده خود برای جلوگیری از توسعه کمونیسم به متحدین اروپای غربی‌اش از طریق ارائه طرح مارشال مبادرت به بازسازی اروپای غربی جنگ زده نمود و با برنامه اصل چهار ترومن و سایر کمک‌های اقتصادی و نظامی به کشورهای جهان سوم در راستای توسعه اقتصادی‌شان یاری داد. شایان ذکر است که ایران اولین دریافت کننده کمک‌های فنی اصل چهار ترومن به شمار می‌رود. (لافهر، ۱۳۷۶: ۴-۳)

از این رهگذر، ایران کشوری دارای موقعیت ویژه جغرافیایی - سیاسی برای ایالات متحده تلقی می‌شد که در همسایگی شوروی بود و در زمان جنگ جهانی دوم پل پیروزی نامیده می‌شد. به همین منظور و در راستای اصل چهار ترومن، دولت آمریکا کمک‌های خود را در زمینه‌های مختلف اقتصادی و فنی به ایران اعطاء کرد. میلیون‌ها دلار کمک بلاعوض یا وام به ایران تعلق گرفت تا بتواند به تقویت مبانی صنعتی و فنی خود بپردازد. دولت آمریکا همچنین به تقویت بیش‌تر نظامی ایران پرداخت تا در صورت لزوم از آن کشور استفاده کند. هم‌زمان با بالا گرفتن میزان خرید جنگ‌افزارها و تجهیزات نظامی دولت ایران از ایالات متحده، حضور مستشاران آمریکایی نیز افزایش می‌یافت. این مستشاران نظامی که جهت آموزش پرسنل ارتش و چگونگی استفاده از تجهیزات نظامی به ایران آمده بودند، چنان محدوده قدرتشان وسیع شده بود که به خود اجازه هر نوع دخالتی را در امور نظامی ایران می‌دادند. اقدامات آمریکا در اعطاء کمک به کشورهای جهان سوم، مسیر رشد و توسعه آن کشورها را از طریق ملی خارج و زمینه وابستگی آنها را به اقتصاد جهانی و غرب تشدید می‌کرد. (قرشی و جمیری، ۱۳۸۷: ۱۰۱-۷۸)

اتحاد شوروی نیز به سهم خود برای اشاعه ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم، به متحدین و دوستانش به ویژه کشورهای جهان سوم که در رأس آنها هندوستان، کوبا، مصر، عراق و سوریه قرار داشتند کمک‌های اقتصادی، نظامی و فنی ارائه نمود. اتحاد شوروی، ده‌ها پروژه زیربنایی در کشورهای دوست و هم‌پیمانش پیاده کرده است. احتمالاً احداث سد اسوان در مصر توسط

شوروی‌ها در زمان حکومت جمال عبدالناصر را می‌توان با ارزش‌ترین نماد جنگ سرد دانست. (لافه‌بر، ۱۳۷۶: ۴-۳)

در سال ۱۹۴۴ در حالی که ارتش سرخ، سرتاسر اروپای شرقی را درنوردید، استالین به هم-قطاران کمونیست خود گفت: "این جنگ (جنگ ایدئولوژیک) همانند جنگ‌های گذشته نیست. هرکس که سرزمینی را اشغال کند، نظام اجتماعی و ایدئولوژی‌اش را هم به آن تحمیل خواهد کرد تا هر جا که ارتش‌اش بتواند پیش برود." حتی دو هفته بعد از کنفرانس یالتا که در فوریه ۱۹۴۵ تشکیل شده بود، شوروی‌ها به رومانی فشار آوردند و از پادشاه رومانی خواستند که یک دولت کمونیستی منصوب نماید. در آن سال‌ها، استالین زیرکانه از هم‌وطنان خود خواسته بود که خود را نه فدای حزب کمونیست، بلکه فدای "مأم میهن"^۱ کنند. به نظر می‌رسد، خود استالین نیز تعبیر خاص خودش از ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم را تغییر داده بود و همه رهبران شوروی، سیاست‌هایشان را با این ایدئولوژی دم‌ساز کرده بودند و آن را نه تنها در سیاست خارجی، بلکه در مشروعیت بخشیدن به قدرتشان و ساکت کردن مخالفین داخلی به کار می‌گرفتند. در واقع ایدئولوژی می‌توانست همانند یک بادنما عمل کند، همین که مسئولین، سیاستی را انتخاب می‌کردند، آن را بر حسب ایدئولوژی مناسب، برای عموم توجیه می‌کردند و تغییر ایدئولوژی در واقع نمایان‌گر تغییر سیاست بود. اما ثبات ایدئولوژی شوروی تا حد زیادی، نتیجه ثابت بودن اعضاء دفتر سیاسی و رکن سیاست‌گذاری کمیته مرکزی حزب کمونیست بود. در این سال‌ها بود که ترس سنتی آمریکائیان از ایدئولوژی کمونیسم، تنفر آنها را از فعالیت‌های استالین در اروپای شرقی بیش‌تر می‌کرد. (لافه‌بر، ۱۳۷۶: فصل اول)

باید توجه داشت که در ایدئولوژی کمونیسم مارکسیستی، جنبه میلیتاریستی آن مقدم بر عقیده سوسیالیستی قرار گرفته و بیش از هر چیز، جنبه میلیتاریستی و نظامی دارد. یعنی مفهوم آن، پیشرفت ایدئولوژی را با زور و قوه نظامی در بر داشته و معتقد به حفظ رژیم کمونیسم به کمک قوه نظامی و حفظ حالت نظامی است که مظهر آن کمونیسم شوروی و قهرمان عمل کننده به آن نیز استالین می‌باشد. (پازارگاد، ۱۳۴۳: ۱۴۸) اما ایدئولوژی کاپیتالیسم، یک سیستم سرمایه‌داری است و آن عبارت از یک سیستم اقتصادی است که در آن، وسایل عمده تولید به واسطه سرمایه‌گذاری شخصی فراهم شده و در مالکیت شخصی صاحبان سرمایه باقی می‌ماند.

^۱. Homeland

امور اداره و گردانیدن دستگاه تولیدی نیز در اختیار مالکین کارخانجات است که کارگران را به عنوان روزمزد اجیر کرده و به کار می‌گمارند و کارخانجات مختلف تولید کننده کالای واحد نیز در تولید اجناس و فروش آن به منظور جلب منافع با یکدیگر رقابت می‌ورزند و گاهی نیز ممکن است به نفع خویش و به ضرر مصرف کنندگان با یکدیگر متحد شده و قیمت کالاها را بالا ببرند. اصطلاح کاپیتالیسم از زمان ظهور کمونیسم زیاد شایع شده و همواره مورد حمله شدید آن بوده است. (پازارگاد، ۱۳۴۳: ۱۴۲)

خطر کمونیسم در طول جنگ سرد همواره مورد توجه آمریکائیان بوده است. به طوری که جان. اف. کندی، رئیس جمهوری آمریکا در یکی از نوشته‌هایش می‌گوید: "در سال‌های اول بعد از جنگ جهانی دوم که گسترش نفوذ شوروی و ایدئولوژی کمونیسم، تنها در سایه شخص استالین صورت می‌گرفت، ما دارای استراتژی صلح بودیم که هدف آن همبستگی سیاسی برای مصون داشتن اروپای غربی از گزند کمونیست‌ها و حفظ تمامیت ارضی آن بود... این استراتژی که به سیاست سد کردن نفوذ کمونیست‌ها معروف بود، براساس اصل چهار ترومن، طرح مارشال و سلاح اتمی و پیمان ناتو پیش می‌رفت... اما پیشرفت روزافزون شوروی، همه آنها را در هم شکست... اینک ما باید برای آب کردن یخ‌های جنگ سرد، خطراتی را برای خود بپذیریم. لکن همواره باید از گسترش کمونیسم جلوگیری کرد." (کندی، بی‌تا: ۲۱-۱۶) در دوران جنگ سرد ناشی از نظام دوقطبی، قواعد بازی بین‌المللی به صورتی بود که هم آمریکا و هم شوروی هر دو به نحوی از یک سری جنبش‌ها حمایت می‌کردند. برحسب اینکه ایدئولوژی و دیدگاه آن جنبش، جنبش آزادی‌بخش ملی بود یا جنبش‌های اجتماعی، قومی (جنبش‌های قومی آمریکایی لاتین و آفریقا که تحت عنوان جنبش‌های آزادی‌بخش ملی مورد حمایت شوروی بود). و یا جنبش‌هایی در جهت تقویت ناسیونالیسم و یا حالت جدایی‌طلبانه، به نحوی مورد حمایت ابرقدرت‌ها بودند. عمده‌تاً جنبش‌هایی که گرایشات چپ و مارکسیستی داشتند، مورد حمایت شوروی بودند و آن‌هایی که تا اندازه‌ای گرایشات مذهبی یا متمایل به سرمایه‌داری داشتند، آمریکا به عنوان "سدی در مقابل ایدئولوژی کمونیسم"^۱ و به عنوان ایجاد موانعی برای رشد حرکت‌های کمونیستی از این نوع جنبش‌ها حمایت می‌کرد. بنابراین می‌توان گفت که از یک جهت، هم آمریکا و هم شوروی سعی داشتند با حمایت از این نوع جنبش‌ها به اصطلاح موازنه قدرت را به نحوی به نفع ایدئولوژی خود تمام کنند. (قوام، ۱۳۸۲/۰۳/۰۷، وبگاه همشهری) در نظام دوقطبی

^۱. A barrier against the ideology of communism

عناصر قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی، موقعیت استراتژیک، ژئوپلیتیک و قدرت ایدئولوژیک در بلوک‌بندی‌ها ایفاء نقش می‌کردند. لکن جوهره اصلی بلوک‌بندی‌ها را قدرت ایدئولوژیک تشکیل می‌داد. (همشهری دیپلماتیک، ۱۳۸۲: ۱۱)

نظام دوقطبی ایجاب می‌کرد که تصمیم‌گیرندگان و سیاست‌گذاران برای تأمین امنیت ملی و بین‌المللی اقداماتی را انجام دهند که چالش‌های ناشی از کارکرد ایدئولوژی گروه رقیب را به حداقل برسانند. بر این اساس بود که آمریکا همواره در تنظیم رفتار بین‌المللی و الگوی سیاست خارجی خود، ضمن اتخاذ روش‌هایی که مبتنی بر ساخت داخلی نظام بین‌المللی و شرایط ژئوپلیتیک بود، محور رفتار خود را بر الگوهای فکری و مقابله با نفوذ ایدئولوژی رقیب قرار داده بود. در نظام دوقطبی، بازی میان دو ابرقدرت، بازی با حاصل جمع جبری صفر بود و واحدها از جمله دولت‌های خاورمیانه دارای دو گزینه از لحاظ کسب حمایت و تضمین امنیت از خارج بودند. (بشیری، ۱۳۸۳/۰۷/۰۵، وبگاه جام‌جم) در نظام دو قطبی، مبارزه با امپریالیسم و عدالت‌طلبی همیشه حرف اول را می‌زد که بیش‌تر بر آموزه‌های ایدئولوژی کمونیستی بنا شده بود. (ایمانی، ۱۳۸۲: وبگاه کیهان)

وقایع مهم ناشی از رقابت‌های ایدئولوژیک جنگ سرد

نخستین بحران علنی میان متفقین در ژانویه ۱۹۴۶ بر سر ایران روی می‌دهد. شوروی در آذربایجان یک حزب خود مختار طرفدار کمونیسم به وجود می‌آورد که در دسامبر ۱۹۴۵ بعد از بروز شورش در تبریز، جمهوری خودمختار آذربایجان را اعلام می‌دارد.

در ماه مه ۱۹۴۶ جنگی داخلی در یونان در می‌گیرد. در پایان جنگ جهانی دوم، یونان در تسلط جنبش‌هایی بود که مقاومت علیه ایتالیا و آلمان را سازمان داده بودند و از حزب کمونیست و جبهه رهایی بخش ملی توان می‌گرفتند. جبهه رهایی‌بخش ملی با رژیم سلطنتی یونان که از سال ۱۹۴۱ کشور را ترک گفته بود، به مخالفت برمی‌خیزد. بریتانیا از رژیم سلطنتی حمایت می‌کند و موجب می‌شود که انتخابات در تاریخ ۳۱ مارس ۱۹۴۶ با نظارت ناظران غربی به عمل آید. زیرا شوروی‌ها از پیوستن به هیأت غربی خودداری کرده بودند. سلطنت‌طلبان به راحتی در انتخابات پیروز می‌شوند، به ویژه که احزاب چپ اعلام عدم شرکت در انتخابات کرده بودند. ژرژ دوم پادشاه یونان وارد آتن می‌شود. جبهه رهایی‌بخش ملی اعلام می‌دارد که انتخابات به درستی انجام نشده است و جنگ داخلی در می‌گیرد. آلبانی، بلغارستان و به ویژه یوگسلاوی بی‌درنگ از

چریک‌های یونانی حمایت می‌کنند. حال اینکه بریتانیا از طریق نظامی به رژیم سلطنتی کمک می‌کند. به این ترتیب یونان نخستین کشوری بود که در آن، دو ایدئولوژی کمونیسم و کاپیتالیسم با وساطت توده‌های مردم رویاروی هم قرار می‌گیرند.

در بهار سال ۱۹۴۶ متفقین غربی رسماً علیه پایمال کردن اصول کنفرانس یالتا و "اعلامیه اروپای آزاد"^۱ در روند انتخاباتی کشورهای آزاد شده توسط ارتش سرخ، مانند رومانی، بلغارستان و مجارستان اعتراض می‌کنند. در واقع ارتش سرخ به منظور مطمئن شدن از نتیجه انتخابات، با شکستن احزاب دهقانان، مساعد کردن ادغام احزاب سوسیالیستی در احزاب کمونیستی، استفاده از کمونیست‌ها در مناصب حساس توسط حکومت‌های ائتلافی، کنترل پلیسی، نفوذ در دادگستری و ادارات مختلف به اشکال گوناگون عمل می‌کند.

در اوت ۱۹۴۶ مسئله ترکیه بروز می‌کند. فشار شوروی بر این کشور به منظور کسب تجدید نظر در وضعیت بغازها شدت می‌یابد. اما ترکیه با حمایت آمریکا و انگلستان در برابر آن پایداری می‌نماید. مسکو دیگر اقدامی نمی‌کند و این نیمه بحران موجب می‌شود تا ترکیه در مسیر کاپیتالیسم قرار گیرد.

در ۱۹ ژانویه ۱۹۴۷ در لهستان انتخابات انجام می‌شود و کمونیست‌ها در این انتخابات پیروزی خرد کننده‌ای به دست می‌آورند. کشورهای کاپیتالیستی به شیوه‌هایی که توسط آنها، نیروهای طرفدار غرب از پای صندوق‌های رأی دور شده‌اند، اعتراض می‌کنند. دکترین ترومن، یعنی سیاست محصور کردن شوروی در مرزهای دقیقاً تعیین شده با طرح مارشال در پنجم ژوئن ۱۹۴۷ مبنی بر بازسازی اروپا و کمک‌های اقتصادی به کشورهای همسایه شوروی اعمال می‌گردد.

در سپتامبر ۱۹۴۷ اتحاد شوروی، احزاب کمونیست اروپای مرکزی و شرقی و نیز احزاب کمونیست فرانسه و ایتالیا را پیرامون خود گرد می‌آورد و کمینفورم* را به وجود می‌آورد. این کار پاسخ شوروی به دکترین ترومن و طرح مارشال بود. این تحلیل در نطق استالین در ۷ نوامبر ۱۹۴۷ به روشنی تظاهر می‌کند. برای نخستین بار موضوع رقابت ایدئولوژیک میان اردوگاه کمونیسم و اردوگاه کاپیتالیسم و با پیامدهای نظامی آن به وضوح بیان گردید. وجود طرح

^۱. Europe's Liberation Declaration

*. komin form

مارشال، عملاً ایجاد دفتر اطلاعاتی کمونیستی را برای شوروی توجیه می‌کند که در واقع استقرار نظم و دیسپلین همگانی در داخل اردوگاه کمونیستی بود.

در ۲۱ فوریه ۱۹۴۸ احزاب دمکراتیک چکسلواکی به علامت اعتراض علیه رفتار وزیر کشور کمونیست، حکومت را ترک می‌کنند. کمونیست‌ها مواضع خود را در مؤسسه‌ها، ادارات، وزارتخانه‌ها، حکومت‌های محلی و دانشگاه‌ها تقویت می‌کنند و به دنبال آن اکثریت غیرکمونیست از دولت استعفا می‌کنند. به دعوت حزب کمونیست، کارگران در پراگ اجتماع می‌کنند و حکومت کاملاً به دست کمونیست‌ها می‌افتد. غیر از وزیر امور خارجه که کمونیست نبود، اما جسدش در آپارتمان‌اش پیدا می‌شود و به دنبال آن رئیس جمهور غیرکمونیست چکسلواکی استعفاء می‌دهد.

در ۴ آوریل ۱۹۴۹ پیمان آتلانتیک شمالی^۱ در واشنگتن به امضا می‌رسد. دولت‌های اروپایی غربی که به ضعف نظامی خود باور دارند، از این پس شوروی را خطری واقعی تلقی می‌کنند. رهبران این کشورها از آمریکا می‌خواهند که متعهد به یاری رساندن به دنیای کاپیتالیسم، در صورت وخامت اوضاع شود و با آنها پیمانی دفاعی منعقد سازد. (هونترزینگر، ۱۳۶۸: ۲۸۰-۲۶۹)

در کنفرانس‌های یالتا و پوتسدام تصمیم گرفته شده بود که آلمان پس از جنگ، مشترکاً توسط چهار کشور یعنی بریتانیا، فرانسه، آمریکا و شوروی اداره شود. اما علی‌رغم موافقت در مورد یک پارچه باقی ماندن آلمان، این کشور به چهار منطقه اشغالی تقسیم شد. با ادغام مناطق تحت اشغال کشورهای کاپیتالیستی یعنی آمریکا، بریتانیا و فرانسه، آلمان غربی بوجود می‌آید که از اعضای مهم ناتو شده و از طریق برنامه مارشال کمک دریافت می‌کند و بخش اشغالی شوروی به صورت کشور آلمان شرقی درآمد و یکی از اعضای برجسته بلوک کمونیسم می‌گردد. ناتوانی متفقین در یک پارچه نگهداشتن آلمان، عمده‌تأ ناشی از تضاد ایدئولوژیک میان آمریکا و شوروی بود. با اینکه برلن در آلمان شرقی و در منطقه شوروی بود، به دو بخش غربی و شرقی تقسیم می‌شود و بحران جدیدی به صورت محاصره برلن پیش می‌آید که بعداً در ۱۲ مه ۱۹۴۹ این محاصره به پایان می‌رسد. (ملکوته و راثو، ۱۳۶۸: ۲۱۳-۲۱۲)

در میان سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۵۳ با جنگ کره، صحنه رویارویی ایدئولوژیک کمونیسم و کاپیتالیسم به خاور دور منتقل می‌شود. باید توجه داشت که جوامع غربی همانند اردوگاه شرق، تحت تأثیر ایدئولوژی قرار داشتند. اروپای غربی و آمریکا از دیرباز، در فلسفه‌ای واحد و در ادراکی

^۲. North Atlantic Treaty (NATO)

مشابه از زندگی شریک بودند که بر پایه ایدئولوژی لیبرالیسم استوار بود و انسجام بلوک خود را نیز مدیون کاپیتالیسم بودند. یعنی دل‌بستگی به اقتصاد آزاد و قواعد بازی کلاسیک و جدید سرمایه‌داری.

با آنکه اقتصاد لیبرال، چهره‌های متفاوتی در اروپا و آمریکا به خود گرفته بود، ولی همه جا منجر به روندهای واحد کاپیتالیستی شده بود. یعنی تمرکز شرکت‌ها، کلان مصرفی، پیوند صنعت با سیستم بانکی، تنظیم فعالیت‌های اقتصادی به کمک مالیات، وام، مخارج ملی و اتفاق نظر میان دولت و عوامل بزرگ اقتصادی. در وراء تنوع سرمایه‌داری ملی، نظامی که هر یک از این کشورها به کار می‌گرفتند، دارای هویتی واحد بود. از طرفی توافق در این مسئله که آمریکا نسبت به اروپا از موضع بهتری برای دفاع از منافع نظام کاپیتالیستی برخوردار است، انسجام کشورهای سرمایه-داری را دو چندان ساخته بود. اروپای شرقی به سوی سوسیالیسمی حرکت کرد که بسیار از نص صریح ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم و تجربه شوروی الهام گرفته بود. این کشورها در عین حال که به طرف سوسیالیسم‌هایی مطابق با سنت و فرهنگ خاص خود کشیده شده بودند، لکن سیاست گشایش و همکاری بسیار پر دامنه‌ای را با اتحاد شوروی یعنی قدرت رهایی‌بخش و همسایه بزرگ، پذیرا شده بودند. (هونتزینگر، ۱۳۶۸: ۲۸۵-۲۸۱)

اهداف ایدئولوژیکی آمریکا و شوروی در دهه ۱۹۴۵-۱۹۵۵

به طور کلی مهم‌ترین اهداف ایدئولوژیکی آمریکا را می‌توان در موارد ذیل خلاصه نمود:

- الف) ایجاد اتحادهای چند جانبه نظامی در برابر کمونیست جهانی
- ب) تجدید تسلیحات ژاپن علیه ایدئولوژی کمونیسم
- ج) انعقاد پیمان‌های نظامی دو جانبه و تقویت تسلیح دول هم‌پیمان خود در برابر کمونیسم جهانی
- د) حمایت از دول و حکام کشورهای کاپیتالیستی و جلوگیری از سقوط و تغییر رژیم آنها
- ه) تبدیل دول کمونیستی به کاپیتالیستی و تقلیل نفوذ کمونیسم در جهان
- و) تشدید اختلاف ایدئولوژیکی چین و شوروی
- ز) ایجاد پایگاه‌های نظامی و دفاع و مقابله با تهاجم احتمالی کمونیسم در جهان مخصوصاً در سرزمین ملل همسایه شوروی مثل ژاپن، ترکیه و پاکستان و ...
- ح) مقابله سریع با اعمال نفوذ کمونیستی شوروی، مثل جنگ کره، بحران کوبا، اشغال گرانادا

(ط) حفظ برتری تبلیغاتی در جنگ ایدئولوژیکی خصوصاً تبلیغات الکترونیکی
(ی) حفظ و توسعه قدرت و رهبری کاپیتالیسم جهانی علیه کمونیسم بین‌الملل
(س) رقابت شدید سیاسی و اقتصادی و فرهنگی در برابر نفوذ ایدئولوژی کمونیسم
اساسی‌ترین اهداف و اصول ایدئولوژیکی شوروی را نیز می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد:
(الف) توسعه و تقویت کمونیسم بین‌المللی و حمایت از احزاب کمونیست طرفدار خود در سایر
کشورها به منظور کسب قدرت و حکومت و سرنگونی حکومت‌های کاپیتالیستی
(ب) طرفداری از نهضت‌های کاپیتالیستی و سرکوب جنبش‌های ضد کمونیستی
(ج) حفظ مقام رهبری کمونیستی بین‌المللی و رفتار محافظه‌کارانه با جمهوری خلق چین
(د) حمایت از حکومت‌های کمونیستی و مارکسیستی به شیوه شوروی استالینی، مثل اتیوپی،
آنگولا، افغانستان، مغولستان، چکسلواکی، آلمان شرقی، لهستان، کوبا و ...
(ه) مقابله با جنگ الکترونیکی و تبلیغات ایدئولوژیک جهان کاپیتالیست
(و) حفظ برتری نیروهای موشکی، زمینی و دریایی پیمان ورشو^۱ نسبت به پیمان کاپیتالیستی
ناتو

(ز) تقویت و تحریک ویتنام علیه ملل جنوب شرقی آسیا که طرفدار شوروی نیستند. (امیری،
۱۳۶۹: ۵۹-۵۵)

تنش‌زدایی نسبی در جنگ سرد ایدئولوژیک

سه رویداد مهم، دوره باز شدن نسبی یخ‌های جنگ سرد را مشخص می‌کند. مرگ استالین در
۱۹۵۳، کنفرانس ژنو در ۱۹۵۵ و کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی در ۱۹۵۶.
ژوزف استالین در ۵ مارس ۱۹۵۳ به دنبال خونریزی مغزی در می‌گذرد. در سال ۱۹۵۵
خروشچف بعد از چندین جانشین موقت، جای استالین را می‌گیرد. گفت و شنود میان قدرت-
های متفق قدیمی از سر گرفته می‌شود. فکر کنفرانسی ویژه، مورد موافقت آمریکا و شوروی
قرار می‌گیرد. کنفرانس مزبور در ۱۸ ژوئیه ۱۹۵۵ در ژنو سوئیس برگزار می‌شود. این کنفرانس،
نخستین ملاقات میان رهبران شوروی و هم‌تایان غربی آنها بعد از کنفرانس‌های بزرگ جنگ
جهانی دوم بود. این کنفرانس منجر به صدور اعلامیه‌ای می‌گردد که طی آن مقرر می‌شود به
منظور استقرار امنیت در اروپا، به طوری که به منافع مشروع تمامی ملت‌ها توجه داشته باشد،

^۱. Warsaw Pact

وزراء وظیفه دارند پیشنهادهای مختلفی را در نظر گیرند که پیمان امنیتی برای اروپا، نهادهای کنترل‌کننده و بازرسی منطقه‌های نظامی و تشکیل منطقه‌ای میان کمونیسم و کاپیتالیسم را که در آن توسل به نیروهای نظامی، منوط به موافقت هر دو طرف باشد، در بر گیرد. رؤساء حکومت‌ها مسئولیت مشترک خود را برای حل مسئله آلمان و یک‌پارچگی مجدد آن درک می‌کنند.

در ژوئن سال ۱۹۵۵ تصمیم گرفته می‌شود که کنگره جدید حزب کمونیست اتحاد شوروی تشکیل جلسه دهد. در این جلسه بنا به بیانات خروشچف علیه استالینیسم، کنگره اقدام به تجدید نظر ایدئولوژیک مهمی در دو زمینه ساختار سوسیالیسم و سیاست خارجی می‌کند و موضوع "هم‌زیستی مسالمت‌آمیز"^۱ پیش کشیده می‌شود. خروشچف با رعایت واقعیت تازه‌ای به نام واقعیت اتمی، به دکترین لنین درباره هم‌زیستی مسالمت‌آمیز باز می‌گردد. زیرا وجود این سلاح، هم‌زیستی میان دارندگان آن را اجباری می‌سازد. بنظر خروشچف، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز را نباید از مبارزه طبقاتی جدا کرد. هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، شکل عالی مبارزه طبقاتی است. هم‌زیستی نباید به کاهش اقدام خارجی شوروی رهنمون شود، زیرا هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در زمینه ایدئولوژی وجود ندارد. (هونتزینگر، ۱۳۶۸: ۲۹۰-۲۸۶)

خروشچف در واقع در سال ۱۹۵۶ این اصل دیگر لنینی را که بر طبق آن جنگ میان کشورهای کاپیتالیستی و کمونیستی اجتناب‌ناپذیر است، منتفی اعلام کرد. او ضمن رد کردن این نظریه قدیمی مبنی بر محاصره شوروی توسط کشورهای سرمایه‌داری، اعلام کرد که امکان سرنگون کردن رژیم‌های سرمایه‌داری به طور صلح‌آمیز وجود دارد و پس از انقلاب، از راه‌های گوناگون می‌توان به سوسیالیسم دست یافت. این موضوع به طور خلاصه و به صورت دو اصل در سیاست خارجی شوروی گنجانده شد که عبارت بودند از "حمایت از نهضت‌های آزادی بخش ملی"^۲ و همکاری همه جانبه با کشورهای جوان در حال توسعه" و "حمایت از اصل هم‌زیستی مسالمت‌آمیز میان کشورها با نظام‌های اجتماعی گوناگون به منظور مقاومت قاطع در برابر نیروهای امپریالیستی و نجات بشر و رفتن به سوی دنیایی با نظمی جدید". (ملکوته و راثو، ۱۳۶۸: ۲۰۳)

دو بحران برلن، یکی در سال ۱۹۵۸ که از طریق آن اتحاد شوروی اساس‌نامه چهار جانبه ژنو را مورد تردید قرار داد و بحران سال ۱۹۶۱ که شاهد برپایی دیواری از سوی مقامات آلمان شرقی

^۱. Peaceful coexistence

^۲. National liberation movements

و برای جلوگیری از پناهنده شدن اتباع آلمان شرقی به آلمان غربی بود، باز هم نرمش‌پذیری مذاکرات را خدشه‌دار کرد. به طوری که برژنف در سال ۱۹۶۸ در پنجمین کنگره حزب کارگران متحد لهستان اینگونه بیان کرد: "حزب کمونیست اتحاد شوروی همواره با این امر موافق بوده است که کشورهای سوسیالیستی، خود شیوه‌های عینی تکامل به سوی سوسیالیسم را برگزیده و شرایط ملی خاص خود را مورد توجه قرار دهند. اما می‌دانیم که برای بنای سوسیالیسم قوانین عامی هم وجود دارد که انحراف از آنها می‌تواند به انحراف از سوسیالیسم بی‌انجامد. هنگامی که نیروهای داخلی و خارجی دشمن سوسیالیسم، می‌کوشند تا کشوری سوسیالیستی را به سوی سرمایه‌داری بازگردانند و وقتی که آرمان سوسیالیسم در آن کشور مورد تهدید قرار می‌گیرد، این تهدید، امنیت کل جامعه سوسیالیستی را به خطر انداخته و دیگر نه مسئله‌ای مختص کشور مذکور که مشکل عمومی کلیه کشورهای سوسیالیستی خواهد بود." (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۲: ۳۶۲-۳۶۱)

ویژگی‌های نظام دوقطبی مؤثر بر ایران طی سال‌های ۵۵-۱۹۴۵ میلادی

در این قسمت ویژگی‌های ساختاری و شرایط حاکم بر محیط بین‌المللی در سیستم و نظام دوقطبی برای بلوک شرق و شوروی از یک طرف و برای بلوک غرب و آمریکا از طرف دیگر مورد بررسی و تبیین قرار می‌گیرد تا عوامل مؤثر بر سیاست خارجی ایران که منجر به اتخاذ سیاست‌های خاص در بازه زمانی ۵۵-۱۹۴۵ میلادی گردید، مشخص گردد.

سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۴۵ میلادی

اگر فعالیت‌های ایدئولوژیک شوروی را در دوران جنگ سرد در سیستم بین‌المللی در نظر بگیریم، این فعالیت‌ها در ایران به عنوان عضوی از این سیستم قابل بررسی خواهد بود. در واقع اعمال ایدئولوژیک شوروی در ایران در راستای رقابت‌های ایدئولوژیک آن در سطح جهانی است و برای شوروی پروژه ایران، جزئی از پروژه جهانی وی محسوب می‌شد. فعالیت‌های احزاب مارکسیست در ایران و به ویژه، حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان در واقع منطبق بر خواسته‌های ایدئولوژیک شوروی بود.

با شناسایی گروه‌های خاص که یک رشته حملات حساب شده را بر ضد حکومت تهران در بحران آذربایجان طرح‌ریزی کرده بودند، مشخص می‌گردد که اکثر قریب به اتفاق آنها به نوعی گرایش به ایدئولوژی مارکسیستی داشتند و تمامی آنها به نحوی از انحاء با اتحاد جماهیر شوروی

مرتبط بودند و به نوبت خود، مورد تشویق مقامات شوروی قرار می‌گرفتند. این گروه‌ها در مراحل بعدی، فرقه دمکرات آذربایجان را تشکیل دادند.

جامعه محلی ارمنی یکی از شاخص‌ترین این گروه‌ها بود که همراه با گروه کوچک‌تر آسوری‌های محلی، اقلیت مهمی را در آذربایجان تشکیل می‌داد. ارمنی‌ها با سوسیال دمکرات‌های بلشویک‌خواه ایرانی و بعدها نیز با حزب کمونیست ایران، همراه تلقی می‌شدند. یکی دیگر از گروه‌های مهمی که در ناآرامی‌های اولیه آذربایجان نقش داشت، مهاجرین بودند. این کارگران ایرانی با جنبش‌های رادیکال ایران و شوروی ارتباط داشته و از هواداران نخست حزب کمونیست ایران محسوب می‌شدند. برخی از آنها، بعدها به هواداری از حزب توده و فرقه‌ی دمکرات آذربایجان برخاستند.

علاوه بر این گروه‌ها، از عناصر ناراضی دیگری یاد شده است که بیش‌تر با نام کمونیست یا دمکرات توصیف می‌شدند. ولی در هر حال گرایش‌ات مارکسیستی آنها کاملاً محرز بوده است. با توجه به شرایط موجود، تبریز محل مناسبی برای رشد و توسعه یک حزب هوادار شوروی بود. به ویژه حزبی که می‌توانست برخی از ناراضی‌های دیرینه منطقه را نیز در برنامه‌ی خود بگنجاند. از آنجا که حزب توده خواهان یک رشد سریع تشکیلاتی بر اساس یک جبهه دمکراتیک فراگیر بود، از ورود گروه‌های رادیکال مارکسیستی مختلف آذربایجان به تشکیلات حزب استقبال کرد. چنین انتظار می‌رفت که بر اثر مرور زمان، این عناصر با اعطاء حداقل امتیاز ممکن به خواسته‌های محلی، جذب کل جریان حزبی گردند. ولی حتی هنگامی که این انتظار برآورده نشد، باز هم حزب مایل نبود ارتباطش را با همکاران شمالی خود قطع کند. چرا که چنین اقدامی وجهه حزب را به عنوان تنها حزب متشکل از عناصر اصلاح‌طلب ایران خدشه‌دار می‌ساخت. مع هذا امکان تأسیس حزب جدیدی (فرقه دمکرات آذربایجان) که منافع ایدئولوژیک رادیکال‌های شمال و اتحاد شوروی را تأمین کند، هیچ گاه منتفی نشد. به هر حال آسیب‌پذیری آذربایجان در قبال تبلیغات ایدئولوژیک کمونیستی، ضعف دولت مرکزی و عدم حضور احزاب سیاسی، حزب توده را از زمینه رشد منحصر به فردی برخوردار ساخت.

نتایج انتخابات مجلس چهاردهم شورای ملی از بسیاری جهات نقطه عطفی برای حزب توده و شوروی به شمار می‌رفت. چرا که مشخص شد خط مشی‌های شوروی نتوانسته است تأثیر دیرپایی در ایران بر جای بگذارد و بنابراین، استراتژی جدیدی می‌بایست اتخاذ می‌شد. در حالی که حزب توده به رادیکالیسم بیش‌تر و روابط ایدئولوژیک نزدیکی با شوروی روی آورد، شوروی

نیز برای توسعه نفوذ ایدئولوژیک خود به جستجوی راه‌های جدیدی اقدام کرد. مسئله جدایی خواهی که از طریق حمایت شوروی از هواداران محلی این خواسته‌ها، برقرار نگه داشته شده بود، اینک اهمیت بیش‌تری یافت. حزب توده که تاکنون سعی کرده بود، تفاوت‌های منطقه‌ای را چندان مورد توجه قرار ندهد، وادار شد که موضع دیگری اتخاذ کند. با تشکیل کنگره اول حزب توده در اوت ۱۹۴۴ نارضایتی‌های محلی به یکی از مضامین مهم تبدیل شد. رد اعتبارنامه پیشه‌وری در مجلس به واکنش تند و خصمانه مقامات شوروی در تبریز منجر گردید و کمیته مرکزی حزب توده تحت فشار شوروی از پیشه‌وری حمایت کرد. در این زمان محمد بی‌ریا که بعدها به عنوان وزیر فرهنگ حکومت خود مختار آذربایجان منصوب شد، اتحادیه کارگری حزب توده، اتحادیه محلی کارگران و حزب ضد فاشیست را در تشکیلاتی موسوم به "شورای کارگران آذربایجان" ادغام کرد.

پیشه‌وری در ۳ سپتامبر ۱۹۴۵ با انتشار بیانیه‌ای، تأسیس فرقه دمکرات آذربایجان را رسماً اعلام کرد. طولی نکشید که شعبه ایالتی حزب توده و شورای کارگری محمد بی‌ریا به فرقه پیوستند و روزنامه "آذربایجان" نیز به ارگان رسمی فرقه تبدیل شد. چند هفته بعد نیز در پی بازگشت سران کومله از سفر باکو، تشکیل حزب دمکرات کردستان اعلام شد. شوروی‌ها نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در این ماجرا داشتند. (فاوست، ۱۳۷۴: فصل اول)

تا سال ۱۹۴۶ رهبری حزب توده را ترکیبی از عناصر مارکسیست و سوسیال دمکرات تشکیل می‌دادند. ولی وزن عناصر مارکسیست به دلیل وجود افرادی از ۵۳ نفر (گروهی از سوسیالیست‌ها و مارکسیست‌ها با روحیه‌ها و شخصیت‌های متفاوت که یک جا در زندان رضا شاه بودند و بعداً به صورت گروه یک پارچه و متحد مارکسیستی درآمدند) بیش‌تر بود. حزب توده به جذب عناصر جوان، مترقی، تحصیل کرده و روشن‌فکر پرداخت و تعداد زیادی از افراد سرشناس و مشهور مارکسیست و غیر مارکسیست در رهبری آن و در میان کادرها قرار گرفتند و محبوبیت اتحاد شوروی هم در میان آنها روبه افزایش نهاد. روشن‌فکرانی نظیر بزرگ علوی، جلال آل‌احمد، صادق چوبک، صادق هدایت، نوشین، خلیل ملکی، احسان طبری، انورخامه‌ای و ... در کانون حزبی حضور پیدا کرده و عضو یا هوادار حزب توده شدند. در نخستین کنگره حزب، یعنی تابستان ۱۹۴۴ رهبری آن کاملاً در انحصار عناصر مارکسیست قرار گرفت. در مقطعی که پیروزی متفقین بر دول محور در جنگ دوم جهانی تقریباً مسجل شده بود، مارکسیسم در مقابل امپریالیسم سرمایه داری و از زاویه‌ای دیگر کاپیتالیسم در برابر کمونیسم قرار گرفتند. به طوری که در سال ۱۹۴۸

حزب توده به نیرویی مؤمن و محلی برای ایدئولوژی استالینیسم درآمد. (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۰۹-۱۰۶) در اوایل زمستان ۱۹۴۸ حزب توده دست‌خوش انشعاب شد و در اواسط زمستان ۱۹۴۹ به دنبال ترور ناموفق شاه در دانشگاه تهران و اتهام دست داشتن حزب توده (کمیته نظامی حزب توده به رهبری خسرو روزبه و نورالدین کیانوری) در آن ماجرا، مجلس رأی به انحلال حزب توده داد. در حالی که سپهبد علی رزم‌آرا، رئیس ستاد ارتش هم مورد سوءظن بود، اغلب رهبران قدیمی حزب دستگیر شدند. اما عده‌ای از آنها توانستند به شوروی بگریزند که در این فرار نیز رزم‌آرا مورد سوءظن قرار گرفت. از آن پس حزب توده به طور کامل عضو اردوی ایدئولوژیک کمونیسم بین‌الملل گردید و خلاء حاصل از فقدان حزب توده توسط جبهه ملی پر شد. خلیل ملکی در رابطه با حزب توده جمله بسیار پر معنایی دارد. وی گفته بود: "ما کمونیسم را انتخاب نکردیم، بلکه کمونیسم ما را انتخاب کرد." (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۲۸)

تردید نیست که رشد فزاینده فعالیت‌های به اصطلاح "آزادی‌خواهانه" در تبریز تا حدود زیادی از نفوذ ایدئولوژیک شوروی ریشه می‌گرفت. بدون تردید این دو موضوع ارتباط نزدیکی با یک دیگر داشتند. در تظاهرات و گردهمایی‌های عمومی، سخنرانان لحظه‌ای از تمجید کمونیسم و ستایش شوروی غفلت نداشتند. حتی اگر عناصر چپ‌گرای محلی از کمک مستقیم شوروی هم برخوردار نبودند، لاقلاً ایدئولوژی مسکو را به دیده منبع تشویق می‌نگریستند. بسیاری اعتقاد داشتند که اتحاد شوروی به نحو غیر مستقیمی از فعالیت‌های باشگاه‌های محلی سیاسی که در زمینه نشر آراء ایدئولوژی کمونیسم فعال بودند، حمایت می‌کرد.

متن یکی از گزارش‌های سفارت آمریکا در ایران به خوبی نقش ایدئولوژی اتحاد شوروی را در وقایع آذربایجان آشکار می‌کند: "ایران مستعد القاءات سوسیالیستی است ... شوروی‌ها در هجوم دوباره به ایران برخلاف رفتار تزارها با ایدئولوژی عشق، برابری و برادری موفق خواهند شد ... شوروی با حسن رفتار خود، آموزه‌های ایدئولوژیک کمونیستی را نشر می‌دهند. به هر حال رفتار آنها بهتر از انگلیسی‌هاست."

در جبهه کار و کارگر، فعالیت‌های شوروی کماکان نتیجه بخش بود. حزب توده پس از آنکه کنترل نهضت کارگری محلی را در دست گرفت، تعداد فزاینده‌ای از کارگران صنایع تبریز را جلب کرد. بنا به گزارش کنسول بریتانیا، هم‌زمان با این تحولات، بخش مهمی از تلاش‌های شوروی بر تبلیغات ایدئولوژیک در رابطه با روابط استثماری ارباب و رعیت در ایران آن روز متمرکز بود. شوروی علاوه از کمک‌های عملی که به فرقه دمکرات آذربایجان می‌کرد، تبیین‌های ایدئولوژیک

خود را نیز از رادیو مسکو تحت عنوان "تحولات دموکراتیک در ایران" ارائه می‌کرد. در واقع کمک‌های شوروی به فرقه دموکرات، مقادیر محدودی کمک‌های مادی و در عوض حجم چشم‌گیری از تبلیغات ایدئولوژیک بود. حتی زمانی که لایحه اعطاء امتیاز نفت شمال در مجلس پانزدهم رد شد، اعتراض خود را در قالب عبارات ایدئولوژیکی بیان نمود و آن را "پیروزی امپریالیسم دلار"^۱ نامید. (فاوست، ۱۳۷۴: فصل چهارم)

تقریباً دو سال از هجوم متفقین در جنگ جهانی دوم به ایران نگذشته بود که تعهد آمریکا در چارچوب کاپیتالیسم، نسبت به ایران شکل گرفت. ضعف دولت ایران، صدور ایدئولوژی کمونیستی شوروی و خط مشی بریتانیا به همراه نوعی آرمان‌گرایی لیبرالیستی، ایالات متحده را به ایران کشاند. افول بریتانیا و خطر کمونیسم که از سوی شوروی مطرح شده بود، باعث تثبیت موقعیت آمریکا گشت. (فاوست، ۱۳۷۴: ۲۱۱)

سیاست آمریکا مبنی بر عدم دخالت در امور ایران، پس از جنگ جهانی دوم، در اثر رویداد-های آذربایجان و کردستان به کندی رو به دگرگونی رفت. زیرا رویدادهای این دو منطقه، پیوسته روبه وخامت رفته و تنش میان آمریکا و شوروی بر سر موضوع‌هایی مثل اروپای مرکزی و آغاز جنگ داخلی در یونان، بالا گرفت. پرزیدنت ترومن در اواخر تابستان و پاییز ۱۹۴۶ شروع به وارد آوردن فشار بر شوروی برای عقب‌نشینی نیروهایش از خاک ایران کرد. در ژانویه ۱۹۴۶ آمریکا به شدت از درخواست ایران از سازمان ملل متحد برای خروج شوروی از ایران، پشتیبانی کرد. پس از آنکه در مارس ۱۹۴۶ موعد مقرر برای عقب‌نشینی نیروهای شوروی سپری شد، سفارت آمریکا در مسکو، یادداشت‌های اعتراض‌آمیزی به دولت شوروی تسلیم داشت و دولت آمریکا رزم ناو میسوری^۲ را ظاهراً به بهانه برگرداندن جسد سفیر ترکیه در آمریکا که در آن زمان در واشنگتن در گذشته بود، به استانبول فرستاد. سرانجام برخوردهای لفظی سختی در سازمان ملل متحد میان جیمز بیرنس^۳ وزیر خارجه آمریکا و آندره گرومیکو سفیر شوروی، بر سر مسئله ایران در گرفت. (کازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۱۳۵) بدین ترتیب تضاد ایدئولوژیکی دو قطب کاپیتالیسم و کمونیسم موجب زایش برخوردهای سیاسی و آرایش‌های نظامی گردید. در واقع مخالفت ایالات متحده صرفاً با امتیاز نفت شوروی نبود. چرا که آنها قبلاً به روس‌ها اطلاع داده بودند که فقط به امتیاز

^۱. The victory of dollar imperialism

^۲. Missouri

^۳. James Byrnes

نفت در جنوب علاقه‌مند بوده و با خواسته‌های شوروی در شمال مخالفتی ندارند. آنچه که آمریکا را نگران کرده بود، تأثیر آشکار تبلیغات کمونیستی شوروی بود. بیم و هراس ناشی از عواقب نفوذ ایدئولوژیک شوروی در ایران در پی بحران نفت شمال، تأثیر مهمی در سرسختی بیش‌تر مواضع ایالات متحده داشت. به ویژه آنکه این امر با آشکار شدن مقاصد شوروی در باب دیگر نقاط جهان، به خصوص اروپای شرقی توأم شد. علاوه بر این، تحولات مزبور موجب شد که برای بهبود روابط آمریکا و انگلیس نیز اقداماتی آغاز شود. خطر کمونیسم که با سوءظن دو قدرت کاپیتالیستی آمریکا و انگلستان همراه شد، به مذاکرات سطح بالایی جهت حل و فصل مسائل مشترک در برابر کمونیسم منجر گردید. ترس و وا همه دنیای کاپیتالیستی از رخنه شوروی در بالکان، خاورمیانه و ایران، آمریکا را به همکاری بیش‌تر با بریتانیا وادار ساخت. این تفاهم نویافته بریتانیا و آمریکا در ایران، بازتابی از ضرورت اتحاد در برابر یک دشمن مشترک ایدئولوژیک و لزوم هماهنگی مساعی آنها بود.

روزولت خطر کمونیسم شوروی را تشخیص داد. ولی هنوز بر این امید بود که بتواند با سلاح‌هایی که بر چارچوب لیبرالیسم و کاپیتالیسم قرار داشت، با آن مقابله کند و یا با منشور آتلانتیک، سازمان ملل یا در مورد خاص ایران، بحث قیمومیت متفقین را دنبال نمایند. طولی نکشید که در گزارش‌های ایالات متحده از وقایع آذربایجان، واژه "کمونیست" جایگزین واژه "دمکرات" شد. گروه‌ها و احزاب طرفدار کمونیسم شوروی در ایران و دیگر نقاط جهان، بسیار خطرناک تلقی شدند. سیاست‌گذاران، آماده آن بودند که در موضع ایرانی‌ها در قبال فرقه دمکرات شریک شوند و بستگی موقعیت فرقه به حمایت شوروی را قبول نمایند. مواضع جدید آمریکا در قبال مسئله ایران، پس از کنفرانس مسکو که در اواخر ۱۹۴۵ صورت گرفت، آشکار شد. به طوری که بعد از توافقنامه پیشه‌روی - مظفر فیروز (از سیاستمداران متمایل به شوروی) در ماه ژوئن ۱۹۴۶ و حضور توده‌ای‌ها در هیأت دولت قوام‌السلطنه، تردیدهای آمریکا در باب قوام فزونی یافت. آمریکا با خود اندیشید که اگر قرار است روش‌های سیاست‌گذاری و اتحادهای سیاسی قوام‌السلطنه بر این منوال باشد، پس آمریکا ترجیح می‌دهد که ایران تحت امر یک شاه مقتدر باشد تا یک تجربه خطرناک در دمکراسی پارلمانی که احتمالاً منجر به حاکمیت ایدئولوژی کمونیستی در ایران شود.

دولت آمریکا به نحو فزاینده‌ای از ادامه ناآرامی‌های ایران نگران بود. حتی تا پیش از آنکه قوام-السلطنه اعلام کند که قصد دارد برای نظارت بر انتخابات نیرویی به آذربایجان اعزام کند، در میان

محافل سیاسی آمریکا از احتمال سقوط آذربایجان، فارس یا حتی کل ایران به دامن کمونیسم تا حدودی سخن در میان بود. آمریکاییان پیش‌بینی کردند که آذربایجان بر دیگر نقاط کشور چیره خواهد شد و بریتانیا نیز بر دامنه تلاش‌هایش برای حفظ موقعیت خود بر جنوب خواهد افزود. آنها بر این باور بودند که توافق‌نامه پیشه‌وری - مظفر فیروز و عضویت توده‌ای‌ها در هیأت دولت، امکان سقوط ایران را به دامن کمونیسم بیش‌تر کرده است. تقارن زمانی دشواری‌های ایران با بحران ترکیه باعث شد که آمریکا دولت ایران را برای اتخاذ رویه‌ای سرسختانه‌تر علیه نفوذ ایدئولوژی کمونیسم تحت فشار بیش‌تری قرار دهد که در واقع برای عملکرد ایدئولوژیک آتی ایالات متحده در قبال شوروی به عنوان پروژه‌ای نمونه درآمد.

فعالیت‌های دولت بریتانیا در خصوص آشوب‌های جنوب، عشایر و کارمندان شرکت نفت و موضع نه‌چندان روشن قوام‌السلطنه، آمریکا را به اتخاذ اقدامات دیگری برانگیخت. آپسون که در آن زمان، کفالت وزارت خارجه آمریکا را بر عهده داشت، بر این نظر بود که قوام‌السلطنه در خط مشی دوستی و تساهل با شوروی افراط کرده است. آپسون معتقد بود که شاه بر خلاف قوام-السلطنه، آینه تمام‌نمای منافع و نگرانی‌های ایالات متحده می‌باشد. شاه نیز که از مزایای این موقعیت آگاه بود، فرصت را برای بهره‌برداری از دست‌داد. شاه بارها نزد آلن (سفیر آمریکا در ایران در سال ۱۹۴۶ میلادی) نسبت به سیاست‌های قوام‌السلطنه ابراز شک و نگرانی کرده و خود و نظامیان را تنها منبع قدرت دیگر عنوان کرد. وی در این بازی از برگ کمونیسم به نحو مؤثری استفاده کرد و چنین بنظر می‌رسد که مقامات آمریکایی را متقاعد کرده بود که فقط وی می‌تواند از گسترش کمونیسم در ایران جلوگیری نماید.

ایالات متحده از سقوط قوام‌السلطنه متأسف نشد. چرا که وقتی به گذشته نگریسته می‌شد، قوام به خوبی از عهده کار برآمده بود. در خلال بیست و دو ماه زمامداری قوام، اهداف و خواسته‌های شوروی و حتی انگلستان در ایران به مقصود نرسید. حزب کمونیست ضعیف شد و تمامیت ملی ایران محفوظ ماند. اما قوام‌السلطنه از دیدگاه آمریکاییان، همانند مصدق از ایرانیان ناسیونا-لیستی بود که در عین هوشیاری، قابل اطمینان نیز نبودند. کسانی که آماده بودند در صورت اقتضاء اهداف عاجل و اولیه خود به کمونیسم نیز روی مساعد نشان دهند. با توجه به دیدگاه آمریکایی‌ها در مورد مسایل جهان در جنگ سرد، برای چنین رهبرانی جایی نبود. زیرا تفاوت میان ایدئولوژی کاپیتالیسم و ایدئولوژی کمونیسم، در واقع تفاوت میان سیاه و سفید بود. (فاوست، ۱۳۷۴: فصل پنجم)

در سال ۱۹۴۸ سیا عملیاتی را با نام رمز بدامن^۱ آغاز کرد که برای تضعیف نفوذ کمونیسم و حزب توده در ایران، طرح‌ریزی شده بود. گرچه بدامن اساساً یک عملیات تبلیغاتی ضد کمونیسم بود، ولی از اوایل دهه ۱۹۵۰ عملیات سیاسی مخفی را نیز در بر گرفت. این عملیات سیا که نهایتاً متوجه شوروی‌ها بود، خواه ناخواه در اثر تقویت و یا تضعیف گروه‌های دست‌نشانده مانند قشقای‌ها و حزب توده، بر سیاست‌های داخلی ایران نیز اثر می‌گذاشت. (کازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۱۴۱-۱۴۰) بر اساس طرح بدامن، مقاله‌ها و کاریکاتورهای ضد کمونیستی در روزنامه‌های ایران به چاپ رسید. کتاب و اعلامیه‌هایی در انتقاد از شوروی و حزب توده منتشر و توزیع شد. شایعه-پراکنی آغاز گردید. به طوری که در اوایل دهه ۱۹۵۰ وقتی حزب توده مجدداً سربرآورد، عملیات بدامن نیز دست به اقدامات سیاسی پنهان زد. حمله به هم‌دستان شوروی، اساساً شامل استخدام ولگردهای کوچه و خیابان برای برهم زدن گردهمایی‌های حزب توده و دادن پول به گروه‌های ضد کمونیستی، از جمله حزب پان ایرانیست و حزب سومکا (یک سازمان کوچک نئونازی) می-شد که معمولاً با گروه‌های توده‌ای در خیابان‌های تهران به زد و خورد می‌پرداختند. (کازیو-روسکی، ۱۳۷۱: ۱۷۰-۱۶۹)

اواخر سال ۱۹۴۹ پس از آنکه شوروی نخستین بمب هسته‌ای خود را آزمایش کرد و در چین حکومت کمونیستی روی کارآمد، مقام‌های آمریکایی اقدام به تنظیم یک استراتژی نوین و خشن‌تر برای بازداري کمونیسم کردند. این استراتژی که در امور محرمانه شورای امنیت ملی آمریکا به NSC68 قلمداد شده، در آوریل ۱۹۵۰ به کار گرفته شد. این استراتژی، خواهان پیشگامی تازه‌ای در جنگ سرد شد و کار خود را با توسعه توان نظامی آمریکا و افزایش افزون‌تر برنامه‌های کمک نظامی و اقتصادی آمریکا آغاز کرد. بیش‌تر چنین کمک‌هایی می‌بایستی به کشورهایی داده می‌شد که همانند ایران، پیرامون حوزه‌ی نفوذ کمونیسم واقع شده بودند که این حوزه در آن زمان شامل چین هم می‌شد. (همان: ۱۴۳-۱۴۲)

سال‌های ۱۹۵۵-۱۹۵۰ میلادی

در اسفند سال ۱۹۵۰ وقتی که رزم‌آرا در صحن مسجد شاه تهران ترور شد، اتحاد شوروی و حزب توده، آمریکا را به دست داشتن در ترور رزم‌آرا متهم کردند. پراودا، ارگان رسمی حزب کمونیست شوروی نوشت: "رزم‌آرا توسط محافل نزدیک به آمریکایی‌ها به قتل رسید ... رزم‌آرا می‌خواست مناسبات ایران و شوروی را بهبود ببخشد... تنها آمریکایی‌ها از نابودی رزم‌آرا سود

^۱. BEDAMN

می‌بردند." در روزنامه "به سوی آینده"، ارگان حزب توده، همین بحث یک ماه بعد نیز دوباره مطرح شد. این روزنامه نوشت: "به محض اینکه معلوم شد وجود رزم‌آرا، نخست وزیر، به نفع کاپیتالیسم نیست، در مسجد شاه تهران با چند گلوله به زندگی او خاتمه داده شد." حزب توده با این استدلال نتیجه‌گیری می‌کرد که مصدق و جبهه ملی نیز از عمال کاپیتالیسم و امپریالیسم آمریکا هستند.

وجود گرایش‌های مارکسیستی در احزاب تشکیل دهنده جبهه ملی، به خوبی حاکی از نفوذ ایدئولوژیک شوروی در فرآیند سیاسی جامعه‌ی ایران بود. حزب ایران که در زمان اشغال کشور توسط متفقین، به دست تعدادی از فن‌سالاران جوان ایران برپا شد، دارای گرایش سوسیال دمکرات بود که نسبت به حزب توده و اتحاد شوروی گرایشی نسبتاً هم‌دلانه داشت. "جامعه آزادی مردم ایران" که به "جاما" مشهور بود، از حزب ایران انشعاب کرده بود. آنها خود را خدا-پرستان سوسیالیست می‌نامیدند که جناح تند رو آنها که به رهبری کاظم سامی و حبیب‌الله پیمان سازماندهی شده بود، نسبت به ایدئولوژی حاکم بر شوروی بی‌علاقه نبودند. علی‌رغم وجود طیف بازار، احزاب ناسیونالیست و قشر مذهبی و روحانیون در داخل جبهه ملی، اکثریت بدنه نهضت و رهبران آن به نوعی سوسیالیست بودند و اگر در تئوری هم کاملاً به شوروی علاقه‌مند نبودند، اما در عمل، بیش‌تر روش‌های ایدئولوژیک بلوک شرق را دارا بودند. (کاتوزیان، ۱۳۷۲: فصل هفتم)

در کشورهای جهان سوم از جمله ایران، شرایط خاصی حاکم بود. قدرت‌های کاپیتالیستی مایل بودند در این سرزمین‌ها از طریق دستگاه‌های حکومتی موجود، سلسله اصلاحات و تغییراتی را انجام دهند. به این امید که سلطه خویش را بر مستعمره‌های مزبور همیشگی سازند و منظورشان از آزادی این کشورها چیزی جز حفظ وضع موجود نبود. از سوی دیگر، کمونیسم شوروی و اجزاء آن از جمله حزب توده، این نظریه استالینیستی را پیش می‌برد که همه باید در خدمت ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم شوروی، یعنی "دژ جهانی پرولتاریا" باشند. بر طبق این نظریه، سرنوشت پرولتاریای جهانی مستقیماً به سرنوشت اتحاد شوروی وابسته است. نیروهای مترقی و دمکرات هر کشور اعم از کوچک یا بزرگ، غنی یا فقیر، باید اولویت را به پیش‌برد و توسعه قدرت کمونیسم در مبارزه جهانی‌اش با کاپیتالیسم بدهند. با این حساب هم در اردوگاه کاپیتالیسم و هم در اردوگاه کمونیسم، هر جنبشی که در سرزمین‌های مستعمره روی می‌داد، اگر بر طبق موازین مورد نظر یکی از این دو ایدئولوژی نبود، بدان برچسب می‌زدند و آن را عامل

طرف مقابل می‌شمردند و هیچ به این موضوع توجه نمی‌کردند که در کنار دستگاه حکومتی وابسته به کاپیتالیسم جهانی و احزاب کمونیستی در سرزمین‌هایی مثل ایران، یک نیروی مستقل مردمی وجود داشت که فرهنگ و تاریخ سرزمین‌های مزبور را نیز در بر می‌گرفت و رهبری آن با سران بومی یا روشن‌فکرانی بودند که در برابر هیچ یک از این دو ایدئولوژی مزبور تعهدی نداشتند. این همان نیرویی بود که محمد ملکی از آن به عنوان "نیروی سوم به طور اعم" یاد می‌کرد. جنبشی غیر کمونیستی و غیر وابسته به کاپیتالیسم که برای آزادی و استقلال کشورش تلاش می‌کرد و می‌خواست پیشرفت سیاسی، ایدئولوژیکی و تحول اقتصادی کشور را به شیوه خاص سوسیالیستی غیر وابسته به اردوگاه‌ها پیش ببرد که به "نیروی سوم به طور اخص" شهره گشته بود و نهضت ملی ایران را در اوایل دهه ۱۹۵۰ شامل می‌شد. (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۱۳)

خلیل ملکی درباره استراتژی ایدئولوژیکی اتحاد شوروی می‌گوید: "اتحاد شوروی... دارای یک استراتژی جهانی است و عامل اجراء این استراتژی در سطح بین‌المللی، احزابی هستند که خود را حزب کمونیست می‌نامند. اینان به همگامی هم‌سفران، شاخه‌های اجرایی ایدئولوژی اتحاد شوروی هستند... هر نهضت مردمی و تلاشی در راه استقرار عدالت اجتماعی و مبارزه با امپریالیسم، اگر در چارچوب کمینفرم (تشکیلاتی بود که با انحلال کمینترن در ۱۹۴۳ در سپتامبر ۱۹۴۷ تشکیل شد. کمینترن هم همان انترناسیونالیست سوم یا بین‌الملل کمونیست بود که در ۱۹۱۹ در مسکو بر پا گردید. در واقع سازمان انقلابیون مارکسیست و احزاب انقلابی‌ای بود که با اصلاح‌طلبان سر مخالفت داشتند و از مشی انقلابی پیروی می‌کردند و می‌خواستند جای بین‌الملل سوسیالیست را بگیرند. اما از همان آغاز زیر سلطه بلشویسم و لنینیسم قرار گرفت و احزاب کمونیسم عضو آن، تابع سیاست حزب کمونیست شوروی شدند.) نباشد، بر طبق واژه‌نامه لنینی استالین، ابزار و آلت امپریالیسم تلقی می‌گردد. چون نهضت ملی ایران، بخشی از این کل نیست، عاملان کمینفرم، مبارزه با این نهضت را بخشی از وظایف بنیادین خود می‌دانند و این نظر را از راه حزب توده، شاخه ایرانی خود تبلیغ می‌کنند. کمینفرم با حذف سوسیالیسم و مسخ آن و نظام بسیار پیشرفته سیاسی، آن را به صورت ابزار سیاست توسعه‌طلبانه ایدئولوژی خود به کار می‌گیرند. از این رو برای نخستین بار در تاریخ، یک قدرت توسعه‌طلب از سلاحی استفاده می‌کند که بی‌نظیر و بی‌رقیب است. ده‌ها، صدها، هزاران و میلیون‌ها انسان ساده دل فکر می‌کنند در راه بزرگترین و مقدس‌ترین آرمان و ایدئولوژی بشری تلاش و مبارزه می‌کنند. در حالی که در واقعیت امر، به دام

دولتی افتاده‌اند که کم‌ترین ارزشی برای آزادی و استقلال آنها قائل نیست." (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۱۳)

اتحاد جماهیر شوروی که حزب توده را به عنوان عامل و ستون پنجم خود در ایران جا انداخته بود، مصدق و نهضت ملی او را پدیده‌ای ارزیابی نمی‌کرد تا از او پشتیبانی کند. حزب توده صاحب قدرت سیاسی، نفوذ نظامی و از همه مهم‌تر توانایی ایدئولوژیکی بود و انتظار کرم‌لین این بود که از اوضاع آشفته استفاده کرده و ایران را هم مثل بسیاری از کشورهای دیگر، تبدیل به یکی از اقمار جهان کمونیست کند. شوروی با الحاق مخالف بود، اما همبستگی انترناسیونالیستی در مورد کشورهای معروف به اقمار ایدئولوژیکی شوروی، عملاً همان الحاق بود. (گیلانی، ۱۳۸۳: وبگاه دیدگاه)

روزهای آخر زمامداری ترومن، رئیس جمهور آمریکا، مصادف بود با دورانی از حیات سیاسی آمریکا که ترس از خطر ایدئولوژی کمونیسم تمام شئون جامعه را فرا گرفته بود. در گزارشی که در نوامبر ۱۹۵۲ به شورای امنیت ملی آمریکا تسلیم شد، آمده بود که "سیاستمداران جبهه ملی که اینک بر سر کار هستند، با گرفتن ابتکار عمل سیاسی از دست شاه و مالکان و دیگر نیروهای سنتی، راه را برای تشکیل هر حکومت دیگری مگر حکومت حزب کمونیستی توده مسدود کرده اند." بر اساس این تفسیر، هدف اصلی سیاست آمریکا در مورد ایران آن است که مانع از سلطه‌ی کمونیست بر کشور گردد. (بیل و راجر لوئیس، ۱۳۶۸: ۱۶)

این در حالی بود که دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا، خود مصدق را کمونیست قلمداد نمی‌کردند و قبلاً بر این باور بودند که امکان به قدرت رسیدن حزب توده در ایران وجود ندارد. بلکه معتقد بودند حزب توده یک استراتژی "جبهه همگانی"^۱ را برای رخنه کمونیسم در نیروهای مسلح و دستگاه دیوان‌سالاری دولت به کار برده و می‌کوشد که نظر مساعد مصدق و دیگر رهبران جبهه ملی را جلب کند. اما در سال ۱۹۵۲ شرایط به گونه‌ای بود که آمریکا از گسترش کمونیسم بسیار به وحشت افتاده بود. (کازبوروسکی، ۱۳۷۱: ۱۹۴)

از طرفی انگلیسی‌ها معتقد بودند که هرگونه امکان حل مسئله ملی شدن نفت را از طریق مذاکره آزموده‌اند و مصدق گذشته از تعصب عمیقی که نسبت به انگلیسی‌ها دارد، زمام امور را نیز به تدریج از دست خواهد داد. بر اساس این نظر، دخالت در ایران برای انجام یک کودتا، ایران را

^۱. Public front

از خطر یک انقلاب کمونیستی احتمالی نجات می‌دهد. این قضاوت در آن ایام و سال‌های بعد، همچنان به قوت خود باقی بود. به طوری که یکی از طراحان انگلیسی کودتا، بعدها گفت: "اگر مصدق بر سر کار می‌ماند، قدرت به دست کمونیست‌ها می‌افتاد." (بیل و ویلیام، ۱۳۶۸: ۲۱)

جورج مک گی آمریکایی، یکی از اشخاصی که در مذاکره با مصدق شرکت داشت، معتقد است که مصدق تصور می‌کرد غرب از لحاظ سیاسی و استراتژیکی نیازمند ایران است و سردمداران کاپیتالیسم کاری نخواهند کرد که خطر یک کودتای کمونیستی در ایران پیش بیاید. (بیل و ویلیام، ۱۳۶۸: ۲۹)

چنین به نظر می‌رسد، پدیده‌ای که می‌توان آن را ضرورت امپریالیستی نامید، آمریکایی‌ها را به دخالت در سرنگونی مصدق برانگیخت. تبلیغات ایدئولوژیکی حزب توده در سال‌های ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲ مصدق را به عنوان ابزار و حتی عامل مستقیم ایالات متحده آمریکا ترسیم کرد. صداقت اینگونه تبلیغات هر چه باشد، تردیدی نیست که بسیاری از اعضای جبهه ملی، آمریکا را به عنوان یک قدرت غربی می‌نگریستند که تا حدودی نسبت به ناسیونالیسم لیبرال ایران همدلی دارد. این نظریه، چندان هم بی‌اساس نبود. اسناد دیپلماتیک آمریکا در طول جنگ جهانی دوم و سال‌های پس از آن، نشانه‌هایی از همدلی نسبت به تمایلات و خواسته‌های ناسیونالیستی ایرانیان و اشاراتی به مداخله ناروای انگلیسی‌ها و شوروی‌ها در حق ایران دارد. علاوه بر این در اسناد مذکور به کرات از لیبرال‌های ایرانی ستایش شده و این نظریه به چشم می‌خورد که بهترین راه تأمین منافع ملی ایران، استقرار یک حکومت لیبرال دمکرات است. البته هرگز روشن نشده که منظور از این لیبرال‌های ایرانی دقیقاً چه کسانی هستند؛ ولی به ظن قوی، از اشارات مزبور چنین بر می‌آید که منظور، جناح لیبرال نخبگان هیأت حاکمه سنتی، یعنی افرادی چون احمد قوام می‌باشد. البته در هیچ یک از اسناد منتشر شده مربوط به سال‌های پیش از ۱۹۵۱ مطلبی که به یک تحلیل کامل از نهضت ملی و نقش استثنائی مصدق شباهت داشته باشد، دیده نمی‌شود. (بیل و ویلیام، ۱۳۶۸: ۵۷-۵۶)

مصدق، امپریالیسم غرب و به ویژه امپریالیسم انگلیسی را مانع اصلی در راه دست‌یابی به اهدافش تلقی می‌کرد. خصومت او با انگلستان که یک قدرت معتبر غربی بود، وی را از نظر جهان کاپیتالیست، شخصیتی ضد غربی می‌ساخت. به زعم بلوک سرمایه‌داری، ناسیونالیسم مصدق، نه به یک میهن‌پرستی استوار بلکه به تعصب و خردگریزی و بی‌مسئولیتی راه می‌برد. به نظر آنها، نهضت مصدق، بیانگر نیرویی بود که حاصلی جز بی‌ثباتی و بنابراین امکان خرابکاری کمونیستی

را در بر نداشت. امتناع مصدق از سرکوب یک حرکت کمونیستی که درگیر تبلیغات ضد کاپیتالیستی بود، نه به عنوان نشانه‌ای از دمکرات منشئی او، بلکه به مثابه ساده‌لوحی در برابر خطر کمونیسم تعبیر می‌شد. این استدلال مصدقی‌ها که یک نهضت مردمی، به ویژه نهضتی که به بنیادهای دمکراتیک لیبرال وفادار باشد، بهترین سد ممکن در برابر رخنه ایدئولوژی کمونیسم است، ناشنیده ماند. (بیل و ویلیام، ۱۳۶۸: ۳۶)

با اینکه هنری گرییدی سفیر آمریکا در ایران در سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۵۰ تا حدودی با مبارزات ایرانیان هم‌دردی نشان می‌داد؛ اما لویی هندرسون، جانشین او با سیاست حکومت محافظه‌کار انگلستان همراه شد که به نحوی روز افزون از امکان توافق با مصدق فاصله می‌گرفت. در این هنگام انگلیسی‌ها نیز در میان شور و شغف مخالفان داخلی مصدق استدلال خود را بر این قرار دادند که توافق با مصدق امکان‌پذیر نیست و خطر تسلط کمونیست‌ها بر ایران نزدیک است. با پیروزی جمهوری خواهان در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در نوامبر ۱۹۵۲ آمریکایی‌ها به حمایت آشکار از انگلستان پرداختند و بر میزان تلاش‌های علنی و پنهانی که بر ضد مصدق جریان داشت، افزوده شد و تبلیغات شدیدی درباره پرواز شبی کمونیسم بر فراز ایران آغاز گردید. (بیل و ویلیام، ۱۳۶۸: ۹۴-۹۳)

عقاید سیاسی لویی هندرسون به رغم لعاب دیپلماتیک آن، عمیقاً با آنچه حضور دائمی کمونیسم شوروی می‌دانست، آمیخته بود و هرگونه حساسیت شخصی ممکن نسبت به نیروهای اجتماعی محلی را تابع این ملاحظه برتر قرار می‌داد. طبق اظهارات کرمیت روزولت، فرستاده ویژه آیزنهاور به ایران، هندرسون در گردهمایی ۲۵ ژوئن ۱۹۵۳ در وزارت خارجه آمریکا نقش برجسته‌ای ایفا کرد و این همان جلسه‌ای بود که ضمن آن رهبران آمریکا تصمیم نهایی را درباره شروع "عملیات آژاکس"^۱ یعنی برنامه مداخله و کودتا در ایران گرفتند. (بیل و ویلیام، ۱۳۶۸: ۴۵۸-۴۵۷)

فکر مداخله از انگلیسی‌ها ناشی شد که تهدید روی کارآمدن احتمالی کمونیست‌ها را به عنوان تاکتیک اصلی خود در جلب نظر آمریکایی‌ها به کار بردند. انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها کاملاً در عملیات با یکدیگر همکاری کردند. به قول یکی از کارشناسان آمریکایی که در برنامه‌ریزی کودتا شرکت داشت، "این یک تلاش مشترک بود."^۲ (بیل و ویلیام، ۱۳۶۸: ۴۶۴-۴۶۳)

صاحبان ایدئولوژی کاپیتالیسم، معتقد بودند که ناسیونالیسم حاضر در خاورمیانه، می‌تواند راه

^۱. Ajax operation

^۲. It was a joint effort

گشای کمونیسم باشد و این ناسیونالیسم، ضعیف‌تر از آن است که بتواند در برابر کمونیسم مقاومت کند و یا حتی در ورای این ظاهر متفاوت، خود نوعی کمونیسم است. به عبارت دیگر؛ اعتقاد بر این بود که در خاورمیانه، ناسیونالیسم یک نیروی مخالف کمونیسم نیست. بلکه بر عکس در حال حاضر راه را برایش هموار کرده و به همکاری با آن برخاسته است. اکثر کشورهای خاورمیانه به اردوی کاپیتالیسم و سرمایه‌داری تعلق ندارند و بنابراین خلأیی بین کاپیتالیسم و کمونیسم ایجاد کرده‌اند که با مقتضیات جهان مغایرت دارد. (بیل و ویلیام، ۱۳۶۸: ۵۳۹)

بنابراین سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا که از اواخر دهه ۱۹۴۰ یعنی از هنگامی که عده زیادی از مأموران عملیاتی آنان در ایران مقیم شدند و در این کشور فعال بودند، توجه خود را بیش از پیش به فعالیت‌های شوروی در ایران متمرکز ساختند و به ویژه در خنثی کردن جاذبه سازمان کمونیستی محلی یعنی حزب توده، به شدت کوشیدند. جعل نامه‌ها و کتاب‌هایی از قول شخصیت‌های درجه اول توده‌ای، استفاده از روزنامه‌های ایرانی به منظور بی‌اعتبار ساختن برنامه‌های سیاسی حزب توده و پرداخت مستقیم پول به سیاستمداران ایرانی مخالف با جنبش کمونیستی از جمله روش‌هایی بود که آنان به کار می‌بستند. دستگاه اطلاعاتی آمریکا در شور و حرارتی که به خرج می‌داد، بر ضد جبهه ملی نیز فعالیت می‌کرد و ضمن کارهای دیگر، مقالاتی در روزنامه‌ها انتشار می‌داد که مصدق را شخصی باطناً کمونیست ترسیم می‌کردند. (همان: ۴۵۴) تا بحران ژوئیه ۱۹۵۲ (تیر ماه ۱۳۳۱) یک تفاوت عمده در دیدگاه‌های دولت‌های انگلیس و آمریکا وجود داشت. آمریکاییان از ابتدا از سقوط اقتصادی رژیم که ممکن بود باعث روی کارآمدن و سلطه کمونیست‌ها شود، بیمناک بودند. بنابراین عقیده داشتند کمک اقتصادی برای رویارویی با بهره‌برداری توده‌ای‌ها از هرج و مرج و فقر و نومیدی ضروری است. اما انگلیسی‌ها در این مورد تردید داشتند. آنها خطر کودتای توده‌ای‌ها را دست کم نمی‌گرفتند. ولی معتقد بودند که مصدق را نمی‌توان تسکین داد و کمک اقتصادی هم تأثیر محسوس در اوضاع سیاسی ندارد و تنها باعث تأخیر سقوط مصدق خواهد شد. ولی بحران ژوئیه ۱۹۵۲ انگلیسی‌ها را به این ارزیابی آمریکایی‌ها نزدیک‌تر ساخت که مصدق به خوبی می‌تواند آلت دست کمونیست‌ها قرار بگیرد. پس باید برای جلوگیری از فعالیت و نفوذ کمونیسم در ایران دست به اقدام زد. چرا که پایان رژیم مصدق، منتهی به کمونیسم نمی‌شود. در حالی که آمریکایی‌ها بر این باور بودند که مصدق با تمام عیوبی که دارد، تنها شخصی است که می‌تواند از انقلاب کمونیستی در ایران جلوگیری کند.

انگلستان معتقد بود که هر اتفاقی در ایران باید در چارچوب سیاست ایران مورد بررسی قرار

گیرد. نه در چارچوب مشغله ایدئولوژیکی کاپیتالیستی جهانی که در آن هنگام از دست دادن چین بود. علی‌رغم آنکه انگلیسی‌ها اعتقاد داشتند که سرنوشت مصدق نمی‌تواند یک واکنش زنجیره‌ای به وجود آورد، ولی آمریکایی‌ها معتقد بودند که اگر ایران کمونیست شود، عراق و شاید بقیه خاورمیانه هم زیر سلطه ایدئولوژی کمونیسم خواهند رفت و مواضع کاپیتالیسم از دست خواهد رفت. بنابراین می‌بایست به هر قیمتی شده، تمام قوای خود را متمرکز به نجات ایران از کمونیسم کنند.

احتمال داشت آمریکا با این انتخاب روبرو شود که بگذارد ایران به راه چین برود یا اینکه برای پشتیبانی از هرگونه نیروهای ضد کمونیست در ایران، ولو اینکه این نیروها مرتجع یا ناسیونا- لیست باشند، مداخله نظامی کند. در واشنگتن اعتقاد بر این بود که باید به هر بهایی شده از روی کار آمدن کمونیست‌ها در ایران جلوگیری کرد. ولو به قیمت جدایی از سیاست انگلستان در خاورمیانه. به نظر می‌رسید که آمریکایی‌ها بر این باور بودند که انگلیسی‌ها ترجیح می‌دهند، ایران کمونیست شود ولی آنها یک موافقت‌نامه نفت رضایت‌ناپذیر با مصدق امضاء نکنند. اما آمریکا در این رابطه می‌اندیشید که جهان کاپیتالیست، اکنون نیاز مبرم به جلوگیری از ایدئولوژی کمونیسم دارد یا حصول توافق درباره‌ی نفت؟ اما انگلیسی‌ها می‌گفتند که وجود مصدق نه تنها از هرگونه توافق برای نفت جلوگیری می‌کند، بلکه راه را برای شیوع و روی کار آمدن کمونیسم در ایران تسهیل می‌کند. حتی اگر به خواسته‌های مصدق گردن نهیم، کمونیسم شوروی مرحله بعدی ناسیونالیسم ایرانی مصدق است و تنها سقوط مصدق، مانع گسترش کمونیسم در ایران خواهد بود.

ترساندن آمریکا از کمونیسم، توسط مصدق به جای اینکه آمریکا را در ارائه کمک‌های مالی و اقتصادی به دولت وی هرچه بیش‌تر ترغیب کند، سرانجام آمریکا را در راستای سیاست‌ها و خواسته‌های انگلستان قرار داد که نهایتاً منجر به کودتای ۱۹ اوت ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) و سقوط مصدق گردید. (بیل و ویلیام، ۱۳۶۸: ۳۹۲-۳۸۲)

بعد از کودتا: ۱۹ اوت ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲)

کودتای سال ۱۹۵۳ علیه مصدق در چارچوب استراتژی جهانی آمریکا برای تهدید کمونیسم که در شورای امنیت ملی آمریکا به "استراتژی نگرش نوین"^۱ مشهور بود، انجام گرفت. علاوه از

^۱ New attitude strategy

افزایش توان هسته‌ای آمریکا در مقابل نیروهای غیر هسته‌ای که از هزینه بالایی برخوردار بود، مهم‌ترین هدف دیگر نگرش نوین، انجام اقدام‌هایی مهم در زمینه تقویت کشورهای طرفدار کاپیتالیسم و همه کشورهای گرداگرد حوزه نفوذ مرکز اصلی کمونیسم یعنی شوروی بود. این برنامه از سوی دولت ترومن در سال ۱۹۵۰ آغاز شد، ولی در اثر بازسازی اروپا و جنگ کره متوقف شد. بر همین اساس، دولت آیزنهاور آغاز به برقراری روابط سلطه‌گرایانه با کشورهای گرداگرد چین و شوروی کرده و کمک‌های امنیتی و اقتصادی گسترده‌ای را در اینگونه کشورها به کار گرفته و اقدام به ایجاد اتحاد و عملیات پنهانی کرده که دولت پیشین چنین کارهایی را با این گستردگی در جهان سوم به اجرا در نیاورده بود. در نتیجه، یک تغییر اساسی در برنامه‌های کمک نظامی و اقتصادی آمریکا پدید آمد که این کمک‌ها از اروپا فاصله گرفته و متوجه کشور-های خاورمیانه و آسیای خاوری شدند. در این دوره، کشورهای ایران، پاکستان، تایلند، ویتنام جنوبی، تایوان و کره جنوبی، همگی به صورت کشورهای اردوگاه کاپیتالیسم درآمدند. با افزایش توان آمریکا برای جلوگیری از توسعه ایدئولوژی کمونیسم، این رابطه سلطه‌آمیز، کاملاً با خواست دولت آمریکا برای به دست آوردن پیش‌گامی در رویارویی با کمونیسم، آن هم در زمانی که هزینه‌های دفاعی آن کاهش می‌یافت، مطابقت داشت.

ایران می‌بایستی یک نقش کلیدی در راستای استراتژی دولت آیزنهاور بازی می‌کرد. از نظر سیاستگذاران آمریکا، موقعیت ایران که در بخش شمالی خاورمیانه قرار دارد، آن را به کشوری حیاتی برای دفاع از جهان سرمایه‌داری بدل کرده بود. (کازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۱۷-۲۱۴)

در آغاز، سیاست دولت آیزنهاور نسبت به ایران، تحت تأثیر پارامتر استراتژی دفاعی وی مبنی بر کاهش عدم ثبات سیاسی و از میان برداشتن خطر حزب توده بود. این هدف‌ها به مقدار زیادی با سرنگونی مصدق و تحکیم قدرت زاهدی فراهم شد. از این رو سیاستگذاران آمریکا در اوایل سال ۱۹۵۰ اقدام به ایجاد رهیافتی نوین در این باره کردند که برپایه آن، ایران از یک کشور ضعیف سنتی که به دنبال موقعیت بی‌طرفی در امور جهانی بود، تبدیل به یک نیروی ضد کمونیستی می‌شد. این رهیافت که راهنمای سیاست آمریکا درباره‌ی ایران بود، تا پایان دوره ریاست جمهوری آیزنهاور پابرجا ماند که بر پایه آن، یک حکومت دست‌نشانده نیرومند تحت رهبری شاه ایجاد شده و ایران را در چارچوب اتحاد با دیگر متحدان اردوگاه کاپیتالیسم در منطقه جای می‌داد. (همان: ۲۱۸)

علی‌رغم تحکیم موفقیت‌آمیز رژیم جدید ایران، آمریکا به دلیل بالا گرفتن توفان ملی‌گرایی در

خاورمیانه در سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۵۷ نگران احتمال وقوع مجدد ناآرامی در ایران بود. بسیاری از مقاله‌های نوشته شده از سوی شورای امنیت ملی آمریکا درباره رهنمودهای سیاسی نسبت به ایران، گویای رشد ناآرامی سیاسی بوده و پیشنهاد می‌شد که برای ایجاد اصلاحات سیاسی و اقتصادی بر دولت ایران فشار وارد شود. در سال ۱۹۵۸ سیاستگذاران آمریکا، درباره وضع ایران، پس از گزارش چند توطئه برای ایجاد کودتا در ایران و نیز با توجه به سرنگونی رژیم پادشاهی در عراق، نگران‌تر شدند. با توجه به اینکه ناآرامی‌های فزاینده در ایران، ناشی از بیداری اندیشه‌های عامه مردم برای اصلاحات در ساختار کهنه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بوده و از طرفی پایگاه اصلی پشتیبانی شاه ناشی از زمین‌داران بزرگ و هم‌دستان محافظه‌کار آنها، رده‌های بالای دیوان‌سالاری دولت و افسران ارشد ارتش بود، لذا احتمالاً شاه شخصاً برنامه اصلاحات را به مورد اجرا نمی‌گذاشت. لذا شورای امنیت ملی آمریکا پیشنهاد کرد که دولت آمریکا از یک طرف باید برای انجام اصلاحات بر شاه فشار آورد و از طرف دیگر با هر گروه مخالف شاه که ضد کمونیست بود، تماس برقرار کند، تا هم‌سویی خود را با شاه کاهش داده و آماده باشد تا از یک دولت جانشین پشتیبانی نماید. (کازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۲۰) اما تهدیدهای عملی شاه مبنی بر ارتباط هرچه بیش‌تر با اتحاد شوروی باعث عقب‌نشینی آمریکا در لزوم انجام اصلاحات در ایران گردید. دولت کندی نیز همان دیدگاه اساسی دولت آیزنهاور را که مربوط به منافع استراتژیکی آمریکا در ایران بود، دنبال کرد. به هر حال دولت جدید آمریکا که به دنبال یک رشته بحران‌های مهم در جهان سوم روی کار آمده بود، استراتژی نوینی را در سیاست خارجی آمریکا نسبت به جهان سوم در پیش گرفت که به مقدار فراوانی با سیاست دولت آیزنهاور در این زمینه تفاوت داشت. این استراتژی نوین، با توجه به دشواری‌های فزاینده داخلی در ایران، مایه دگر-گونی‌های عمده در سیاست آمریکا نسبت به ایران در اوایل دهه ۱۹۶۰ شد. استراتژی نوین که به نام "پاسخ نرمش‌پذیر"^۱ مشهور شد، از به کارگیری ابزارهای بسیار بیش‌تری در سیاست خارجی آمریکا برای جلوگیری از گسترش کمونیسم دفاع می‌کرد. از دیدگاه مقام‌های دولت کندی، اتکاء دولت پیشین آمریکا بر نیروهای ضربتی اتمی و نه بر نیروهای متعارف نظامی و تأکید آن بر کمک‌های امنیتی و عملیات پنهانی برای ایجاد کشورهای دست‌نشانده در جهان سوم، همراه با دیدگاه خشک ایدئولوژی کاپیتالیستی آن، آمریکا را در برخورد با بحران‌های جهان سوم،

^۱. Smooth answer

مانند گسترش ناصریسم، کشمکش جنوب شرقی آسیا و ظهور کاسترو ناتوان کرده است. دولت کندی با توسل به استراتژی "پاسخ نرمش‌پذیر" آغاز به بازسازی نیروهای متعارف نظامی آمریکا، به ویژه یگان‌های ضد شورش که بتوان آنها را در جهان سوم به کار برد، کرد. همچنین دولت کندی به کمک‌های اقتصادی و برنامه‌های فرهنگی مانند سپاه صلح و نیز بر تلاش‌های دیپلماتیک برای سرپرستی دگرگونی آشتی‌جویانه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بیش‌تر تأکید ورزید. وقتی در اوایل سال ۱۹۶۱ ناآرامی در ایران گسترش یافت، دولت کندی ابزارهای سیاسی مذکور را به گونه‌ای گسترده در ایران به کار گرفت. همچنین دولت کندی، دخالت آمریکا را به کشورهای جهان سوم که در گرداگرد چین و شوروی قرار نداشتند، نیز گسترش داده و از اهمیت پارامتر دفاعی در استراتژی جهانی آمریکا کاست. (کازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۲۳-۲۲۲)

سیا و ساواک در زمینه‌های مختلفی با هم همکاری می‌کردند. سیا در دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ درباره حزب توده، اطلاعاتی را در اختیار ساواک قرار می‌داد (همان: ۲۵۹) و تحت برنامه ترجمه کتاب، طی همین سال‌ها، حدود ۹۰ کتاب را ترجمه و به چاپ رسانده و منتشر می‌کرد. از جمله این کتاب‌ها می‌توان به "تشریح کمونیسم"^۱، "هفت سال در زندان کار اجباری شوروی"^۲، "انقلاب همیشگی"^۳، "کتاب جیبی تاریخ آمریکا"^۴، "داستان زندگی من"^۵ اثر هلن کلر اشاره نمود. سازمان اطلاعات آمریکا دارای چند کتاب‌خانه همگانی در ایران بوده و نیز موضوع‌های اطلاعاتی برای روزنامه‌های ایران فراهم می‌آورد. به زبان فارسی مجله منتشر می‌کرد و به گردش کار انجمن ایران و آمریکا که متصدی دوره‌های آموزش زبان انگلیسی و رویدادهای گوناگون فرهنگی بود، یاری می‌رساند. (کازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۷۴-۲۷۳) به این امید که ایدئولوژی کمونیسم را در حصار خویش نگاه داشته و از چیرگی آن بر ایدئولوژی کاپیتالیسم و سرمایه‌داری در جهان ممانعت به عمل آورد.

نتیجه‌گیری

رفتار دولت‌ها در سیاست خارجی کاملاً تحت تأثیر ماهیت و ساختار نظام بین‌المللی می‌باشد. نظام بین‌المللی که در دهه ۵۵-۱۹۴۵ میلادی در قالب سیستم دوقطبی تعریف می‌شد، از

^۱. An explanation of communism

^۲. Seven years in prison forced labor Soviet

^۳. Permanent revolution

^۴. American Pocketbook

^۵. My life story

وضعیتی آنارشیک برخوردار بود که در آن، دولت‌ها با قابلیت‌های متفاوت و بنا بر اصل خودیاری، برای بقا و امنیت خود می‌کوشیدند که به ناچار اصل موازنه قدرت را بین دو بلوک شرق و غرب ضروری می‌ساخت. هر چند واقع‌گرایان ساختاری، همچون واقع‌گرایان کلاسیک، قدرت را مهم‌ترین عامل در حفظ موازنه نیروها تلقی می‌کنند و نیروی نظامی را مهم‌ترین عنصر این قدرت می‌دانند، لکن واقع‌گرایان ساختاری از جمله والتز، توزیع توانمندی و قابلیت‌ها را صرفاً در امور نظامی نمی‌داند و آن را به سایر مقولاتی چون توانمندی‌ها و قابلیت‌های اقتصادی، تکنولوژیکی، صنعتی، ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک، ایدئولوژیک و ... نیز تسری می‌بخشد. در واقع منافع کشورها را در زمینه‌ها و مقولات مذکور می‌توان به صورت متعاملانه نگریست و اینگونه پنداشت که این مقولات به عنوان منافع ملی، رابطه تعاملی با یکدیگر دارند یا اگر نگاه "نظامی محور" و "سیاست محور" خود را همچنان حفظ کنیم، باید منافع یاد شده را برای این مقولات اصلی به عنوان پشتوانه‌ای قوی لحاظ کنیم. در میان این مقولات متعامل یا مقولاتی که پشتوانه مقوله اصلی (نظامی و سیاسی) هستند، مقوله "ایدئولوژی" در دوره نظام دوقطبی یکی از محورهای اساسی بود که کشور ایران نیز در دهه ۵۵-۱۹۴۵ نیز از این قاعده مستثنی نبوده است و یکی از اهداف اصلی رقابت‌های آمریکا و شوروی در بازه زمانی را تشکیل می‌داده است.

بررسی عملکرد سیستم خاورمیانه و خلیج فارس به طور اعم و سیستم ایران به طور اخص به صورت یک سیستم منفک از سیستم بین‌الملل، فاقد ارزش علمی و غیرممکن است. اهداف هر دو ابرقدرت در خاورمیانه، خلیج فارس و به ویژه ایران، در واقع تابعی از عملکرد آنها در چارچوب سیاست کلی آنها در نظام بین‌المللی بوده است. به عبارت دیگر تحولات ایران و اتخاذ سیاست خارجی توسط دولت عمدتاً تحت تأثیر ماهیت و ساختار نظام بین‌المللی دوقطبی بوده و منافع ابرقدرت‌ها در ایران به عنوان یک پروژه، جزئی از پروسه نظام دوقطبی محسوب می‌شده است. این تابعیت در هر چارچوب زمانی - مکانی صادق است.

مقوله ایدئولوژی یکی از پارامترهای اصلی بود که پروسه رقابت‌های ابرقدرت‌های سیستم بین‌الملل در چارچوب نظام دوقطبی و دوران جنگ سرد، بر محوریت آن استوار بود. رقابت‌های دو ابر قدرت در دهه ۵۵-۱۹۴۵ میلادی در ایران، پروژه‌ای از اینپروسه عظیم محسوب می‌شد. هر چند فعالیت‌ها و رقابت‌های دو ابرقدرت اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا را در ایران صرفاً بر اساس منافع ایدئولوژیک صرف، تعبیر و تحلیل کردن خطاست، لکن در نهایت، در دهه مذکور و در محوریت منافع، آمریکا برنده میدان رقابت ایدئولوژیک بود. به طوری که بحران آذربایجان طی

سال‌های ۴۶-۱۹۴۵ نه تنها در روابط قدرت‌های بزرگ، بلکه در تحولات داخلی ایران نیز نقطه عطفی شد و برخلاف اصرار و تأکید پاره‌ای از نظریه‌پردازان غرب در خصوص جنگ سرد، هدف شوروی‌ها الحاق آذربایجان، دستیابی به بنادر آب‌های گرم خلیج فارس یا به خطر انداختن مایملک امپراتوری بریتانیا نبود. بلکه اهداف شوروی گرچه بی‌تأثیر از این ملاحظات نبود، ولی بیش‌تر اگر به دو نگرانی مستمر آنها از عدم دستیابی به منافع خود ارتباط می‌یافت، ایدئولوژی یکی از آنها بود که لازمه آن هم تبدیل ایران به "دولت دوست" بود. دولت‌های دوست چه در اروپای شرقی یا خاور نزدیک، یکی از مهم‌ترین راه‌های تأمین این اهداف بود که در مقابله با آن، سیاست خارجی ایران بر نزدیکی به غرب پایه‌ریزی شد و در سیاست داخلی نیز منجر به برقرارسازی و تحکیم موقعیت پیشین دربار، حکومت سی و هشت ساله پهلوی دوم و کمک به عدم رشد و توسعه‌ی سیاسی ایران گردید.

در مورد تغییر سیاست آمریکا از اقدامات دیپلماتیک و میانجی‌گرایانه به مداخله و رویارویی در اوایل دهه ۱۹۵۰ میلادی و در جریان ملی شدن صنعت نفت ایران نیز ایدئولوژی یکی از دلایل اصلی بود. که همان نگرانی آمریکا از نفوذ ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم در ایران را شامل می‌شد. با آغاز دهه ۱۹۵۰ میلادی، دولت ایالات متحده آمریکا به شدت از مبارزه‌جویی کمونیست‌ها دچار نگرانی شد. این دو عامل به عنوان خطرهای مستقیم و فوری برای منافع آمریکا، نیروهای قوی در پس تصمیم آمریکا در حمایت از اقدامی بر ضد دکتر مصدق و حکومت او به شمار می‌رفت. بدین‌سان در کنار برخی مقولات محوری، نگرانی از تهدید کمونیسم، یکی از دلایل عمده تغییر سیاست آمریکا در اوایل دهه ۱۹۵۰ میلادی محسوب می‌شد. این اقدام و نقش مسلط آمریکایی‌ها در کنسرسیوم نفتی ایران، نقش خود را در سیاست خارجی ایران ایفاء نموده و آن را به پیوستن به بلوک کاپیتالیسم و جهان سرمایه‌داری ترغیب و مجبور کرد و ایران در اکتبر ۱۹۵۵ میلادی به پیمان بغداد ملحق گردید.

منابع فارسی

کتاب

- امیری، حشمت (۱۳۶۹)، کلیات روابط بین‌الملل و سازمان‌های بین‌المللی بعد از جنگ جهانی دوم، تهران، مؤسسه انتشارات هاد
- بازارگاد، بهاء‌الدین (۱۳۴۳)، مکتب‌های سیاسی، تهران، انتشارات اقبال
- جیمز بیل، ویلیام، راجرلوپس (۱۳۶۸)، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، بیات، کاوه، تهران، نشر نو
- ج. کازپوروسکی، مارک (۱۳۷۱)، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه زنگنه، جمشید، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا
- جیمز دوئرتی، رابرت فالتزگراف (۱۳۷۲)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه طیب، علیرضا و بزرگی، وحید، تهران، نشر قومس، جلد اول
- راما ملکوتی، ناراسیمها راثو (۱۳۶۸)، روابط بین‌المللی، ترجمه صلح‌جو، علی، تهران، چاپ و نشر بنیاد
- عبدالعلی قوام (۱۳۸۸)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌المللی، تهران، انتشارات سمت
- فاوست، لویی (۱۳۷۴)، ایران و جنگ سرد، ترجمه کاوه بیات، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه
- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۱)، اصول روابط بین‌الملل، تهران، نشر میزان
- کاتوزیان، همایون (۱۳۷۲)، مصدق و نبرد قدرت، ترجمه احمد تدین، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا
- کندی، جان اف، بی‌تا، استراتژی صلح، ترجمه گله‌داری، عبدالله، تهران، انتشارات سازمان چلچله
- لافه‌بر، والتر (۱۳۷۶)، پنجاه سال جنگ سرد، ترجمه شجاعی، منوچهر، تهران، نشر مرکز
- نیل والتز، کنت (۱۳۹۴)، نظریه سیاست بین‌الملل، ترجمه روح‌الله طالبی آرانی، نشر مخاطب، تهران

مقالات

- میرویسف قرشی، محمد جمیری (۱۳۷۸)، مقاله اصل چهار ترومن در ایران، فصل‌نامه تاریخ معاصر ایران، سال ۱۲، شماره ۴۶

خبرگزاری

- ایمانی، محمد (۱۳۸۲/۱۰/۱۶)، مقاله بازگشت از بیراهه، تهران، سایت اینترنتی کیهان، قابل دریافت در:

http://khabarnameh.gooya.com/politics/archives/2004/01/004130_print.php

- بشیری، عباس (۱۳۸۳/۰۷/۰۵)، مقاله ایالات متحده؛ یک جانبه‌گرایی مغلوب، تهران، سایت اینترنتی جام جم، قابل دریافت در:

http://jamejamdaily.net/shownews20asp?n=65050_pt=con

- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۲/۰۳/۰۷)، مقاله ایران و تحولات جهانی، تهران، سایت اینترنتی همشهری، شماره ۳۰۶۲، قابل دریافت در:

<http://www.hamshahri.net/hamnews/1382/820730>

- گیلانی، فریدون (خرداد ۱۳۸۳)، (۲۰ اگوست ۲۰۰۵)، مقاله مصدق و الگوپردازی، وبگاه دیدگاه، قابل دریافت در:

<http://www.didgah.net/maghalehMatnKamel.Php?id=528>

- همشهری دیپلماتیک (اسفند ۱۳۸۲)، تهران، سایت اینترنتی همشهری، شماره ۸، قابل دریافت در:

<http://www.hamshahri.org/vijenam/diploma/1382/82/202/page11.htm>

- هونتزینگر، ژاک (۱۳۶۸)، در آمدی بر روابط بین‌الملل، ترجمه عباس آگاهی، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

English resources

- Kegley, Charles W., Wittkopf, Eugene R. (2005), **World Politics: Trends and Transformation** (10th ed.), p. 503 inserted in the <https://fa.wikipedia.org/wiki>